



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۶۳

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سرمدیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۲۰ اوت ۲۰۰۸ - ۳۰ مرداد ۱۳۷۸

کمونیسم کارگری، مذهب زدائی و گرایش‌ها راست

با هیئت دائر حزب

علی جوادی، آذر ماجدی، سیاوش دانشور



صفحه ۳

"کمونیسم کارگری و جهان امروز"

اوستیای جنوبی،

جدال بر سر چیست؟

علی جوادی

آنچه در گرجستان و اوستیای جنوبی و آخازیا میگذرد با آنچه که رسانه های دست راستی آمریکا و متحدین اش از این رویدادها بدست میدهند زمین تا آسمان تفاوت دارد. واقعیت را باید از فرای این تبلیغات جنگی دنیال و جستجو کرد. رویدادهای این منطقه را نه میتوان با قالب "حق به جانب" و مزورانه دستگاه تبلیغات آمریکا تحت عنوان "دفاع از دموکراسی نوپای گرجستان" و "تهاجم نظامی روسیه به گرجستان" توضیح داد و نه با مظلوم نمایی کودنانه "دفاع از مردم تحت ستم اوستیای جنوبی" ناسیونالیسم بپا خواسته روسیه و دستگاه کرملین. این تصاویر دلبخواهی و مزورانه اند. اگر بنا بود با این ابزارها به سراغ رویدادها و وقایع جهان کنونی میرفتیم به ذره ای از حقیقت دست پیدا نمیکردیم. اینها مانند همیشه تبلیغات جنگی اند. نباید به این کارناوال خودپرستی و حق به جانبی مزورانه و عوامفریبانه طرفین پیوست. در هم شکستن این موج تهاجم تبلیغاتی و بیرون کشیدن حقیقت از ورای این موج عظیم ریاکاری و دروغ و معیارهای دوگانه شرط اول دستیابی به حقیقت است.

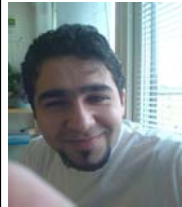
از کار قراردادی تا شرکتهای انگل پیمانکاری!

صفحه ۹

کامران پایدار

قانون حمایت از خانواده:

زندانی تاریک تر برای زنان!

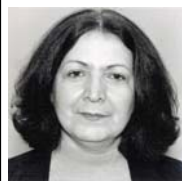


صفحه ۱۰

علی ظاهری

زن کشی ادامه دارد!

شهلا نوری



صفحه ۳

فقط دو گام به راست!

در نقد سیاستهای "حزب کمونیست کارگری"

صفحه ۱۲

علی جوادی

در صفحات دیگر:

- * مرگ کارگران در محیط کار؛ ۳ نفر ذوب آهن اصفهان، ۲ نفر در ارومیه
- * اخباری از اعتصاب شرکت مخابراتی راه دور ایران، کارخانه نساجی کردستان،
- * گزارشی از بیمارستان "امام علی" اندیمشک، ... و ستون آخر.

آنچه در اوستیای جنوبی میگذرد، آنچه موجب لشکر کشی و کشتار وحشیانه مردم این منطقه توسط ارتش گرجستان شده است، آنچه زمینه ساز لشکر کشی همه جانبه روسیه به اوستیا و آوارگی بخشهای وسیعی از گرجستان شده است ربط چندانی به مردم اوستیا ندارد، ربطی به "دموکراسی" و حقوق مدنی انسانهای این منطقه و "زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی" ندارد. اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. بهانه های توجیه اقدامات نظامی اند. مگر آمریکا ذره ای به "قوانین بین المللی" پای بند است؟ مگر در عرض چند

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

اوستیای جنوبی، جدال بر سر چیست...

مساله بر سر بزانو در آوردن رقیب شکست خورده است. مساله بر سر ضرورت بقای ناتو و گسترش و تحکیم بیشتر موقعیت آمریکا در ناتو است. مساله بر سر حاشیه ای کردن "اروپای قدیمی" با "اروپای جدید" و تماما پرو آمریکایی است.

جدال در اوستیا یک سنوال پایه ای را در مقابل ما قرار داده است؟ سرنوشت این کشمکشها چیست؟ آیا جنگ سرد و تقسیم بندی جدیدی در سطح جهان در حال شکل گیری است؟ واقعیت این است که مقایسه آنچه امروز در این منطقه میگذرد از اساس با قطب بندی جهان در دوران جنگ سرد متفاوت است. جنگ سرد ناشی از جدال دو بلوک عظیم اجتماعی بود. جهان میان این دو نیرو عملا تقسیم شده بود. دو بلوک سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصاد، دو غول نظامی. مقایسه این دو دوران بیش از آنکه روشن کننده باشد، گمراه کننده است!

به این جنگ و کشمکشها باید خاتمه داد. بخاطر مصائبی که بر مردم اعمال کرده است. بخاطر چشم انداز و مخاطراتی که در مقابل جامعه قرار میدهد. و این کار ماست. کار بشریت تمدن است! این یک نیروی عظیم است. "میتواند به میدان بیاید. بخاطر آینده بشریت، باید به میدان بیاید."

لشگر کشی ارتش آمریکایی - اسرائیلی ساکاشویلی به اوستیای جنوبی عملا یک پرووکاسیون بین المللی برای باز کردن یک جبهه جدال در این منطقه بود. از پیش روشن بود که چنین اقدامی واکنش روسیه پوتین - مدودوف را به دنبال خواهد داشت. صحنه برای چنین رو در رویی چیده شده بود. هدف آمریکا تضمین الحاق گرجستان به پیمان نظامی ناتو و گسترش چتر دفاعی - موشکی آمریکا در اروپای شرقی است. بار دیگر تبلیغات جنگ سردی دستگاه تبلیغاتی آمریکا آغاز به کرد. به بهانه "کمک های انساندوستانه" عملا نیروی نظامی خود را برای کنترل بنادر و فرودگاههای گرجستان و حضور نظامی روانه گرجستان کردند. روسای کشورهای بالتیک به خط شده اند. اما مساله "اروپای قدیمی" است. اروپا کماکان نگران است. آیا بار دیگر اروپا صحنه جدال نیروهای خارج از اروپا خواهد شد؟ نیازهای اقتصادی و

سیاسی و جدایی است. برسمیت شناسی "حق جدایی" درمان زخمی است که عملا ناسیونالیستها بر مردم تحمیل میکنند. تلاشی برای جلوگیری از گورهای دسته جمعی و کشتار و خونین و اقدامی برای خلع سلاح ناسیونالیسم از فاجعه آفرینی بیشتر است. اما آنچه به این مساله پیچیدگی امروز را بخشیده است، تماما به فاکتورهای جهانی برمبگردند. وزن و سایه کشمکشهای جهانی سنگینی خود را بر این مساله انداخته اند. این فاکتورها کدامند؟

دوران عوض شده است. شرایط جهانی تغییر کرده است. روسیه شکست خورده نفسی تازه کرده و سربلند کرده است. ناسیونالیسم روسیه مدعی و سهم خواه است. آمریکا تجربه چند لشگر کشی جهانی را در دوران پس از جنگ سرد در توبره دارد. برای تضمین موقعیت هژمونیک و ابرقدرتی خود در جهان نیازمند جدال و کشمکش و لشگر کشی و قلدری است. همان ملزوماتی که تهاجم به عراق را ضروری ساختند، همان شرایط توضیح دهنده برپایی یک جنجال جهانی پیرامون این مساله در منطقه قفقاز هستند. مساله بر سر هژمونی و قدرت و مناطق تحت نفوذ است.

هفته یک دولت در کوسوا با نادیده گرفتن "تمامیت ارضی" صربستان برپا نکردند؟ مگر عراق را به خاک و خون نکشیدند؟ از طرف دیگر مگر ناسیونالیسم نفس تازه کرده روسیه ذره ای برای حقوق مردم ارزش قائل است؟ مردم این منطقه قربانی جدال و کشمکشهای منطقه ای و مهمتر کشمکشهای و جدال قدرت در سطح جهان اند. مسائلی که در این منطقه و کلا مناطق قفقاز و بالتیک تعیین تکلیف میشود، بقایا و ادامه مسائل ناتمام دوران پس از جنگ سرد و تسویه حسابهای بلوک پیروز و سربلند کردن ناسیونالیسم مدعی روسی است. این جدال مانند تمام جدالهای منطقه ای در عین حال درجه ای برای سهم خواهی جهانی است. جدال و جنگ قدرت نیروها در فرای مسائل منطقه ای است.

نیروهای ناسیونالیست مرتجع در اوستیای جنوبی مدتهاست که پس از سقوط بلوک شرق و گسترش موج تحرک افسار گسیخته ناسیونالیسم در سطح جهان بدنبال امکانی برای کشور سازی و "استقلال" هستند. رفراندوم سال ۲۰۰۶ در این مناطق که جمعیت قریب به اتفاقی خواهان استقلال بودند، میتوانست با مانورهای منطقه ای و دیپلماسی و فشار سیاسی به همان سرانجامی منتج شود که در بسیاری از کشورهای سابق بلوک شرق و اروپای شرقی منتج شده است. تحرک ارتجاعی ناسیونالیسم زمانیکه زندگی در یک چهارچوب مشترک را عملا غیر ممکن میکند، زمانیکه به مساله ای بنام "مساله ملی" دامن زده میشود، زمانیکه کینه و نفرت ملی را به حدی میرسانند که دیگر زندگی مردم به کشمکش اجتماعی و خونریزی تبدیل میشود، پاسخ اش قیل از آنکه به پاکسازیهای قومی و ملی و گورهای دسته جمعی منتج شود، یک جراحی

لایحه ارتجاعی خانواده و نقد ارتجاعی ملی -اسلامیون

آذر ماجدی

مکان: شبکه پالتاک، گروه خاور میانه - ایران

زمان: یکشنبه 24 اوت 2008

ساعت 9 شب بوقت اروپای مرکزی و 6/30 بعد از ظهر بوقت ایران و 12 ظهر بوقت لس آنجلس

در این اتاق دوستان از ایران و ترکیه نیز میتوانند بدون مشکل شرکت کنند.

کمونیسم کارگری، مذهب زدایی و گرایش‌های راست با هیئت دائر حزب



توجیه مناسبات نابرابر حاکم به مذهب نیاز دارد. بی دلیل نیست که بسیاری از نهاد های فکری، ارزشی یا روبنایی کهن با حاکمیت سرمایه داری محو شده است ولی مذهب کماکان به حیات خود ادامه میدهد. هر نهادی که دلیل وجودی خود را از دست میدهد به نوعی از میان میرود. اگر مذهب این چنین جان سخت بر زندگی و سرنوشت میلیون ها انسان حکم میراند، از این رو است که نظام سرمایه داری به وجود آن نیاز دارد.

بورژوازی به خرافه مذهب برای بقای حاکمیت خود بر جامعه نیاز دارد و لذا با تمام قوا برای حفظ و بقای آن می کوشد. متوسل شدن به این توجیحات یکی از روش های حفظ حاکمیت مذهب است. افشای این ریا کاری و عوامفریبی وظیفه کمونیسم کارگری است. در مبارزه علیه مذهب و تلاش برای مذهب زدایی باید به این دسته توجیحات نیز پرداخت و ماهیت آن را روشن کرد. مبارزه همه جانبه و در عرصه های مختلف است.

یک دنیای بهتر: یک رکن پروژه مذهب زدایی، جلوگیری از تعرض مذهب به جامعه و مصون داشتن جامعه از زهر و سموم مذهب است. آیا این دخالت بیش از حد در زندگی شهروندان جامعه نیست؟ آیا این مساله مانع حق آزادی انتخاب مذهب نیست؟ چرا ممنوع نکردن مذهب راه اصولی تری برای مقابله و ریشه کن کردن مذهب است؟ تجربیات کشورهای بلوک شرق و اروپای شمالی در این زمینه چیست؟

سیاوش دانشور: نه فقط دخالت بیش از حد در زندگی شهروندان جامعه نیست صفحه ۴

مذهبی در طول حیات خود به زور و یا از طریق دولت تصاحب کرده است، مصادره و باز پس گرفت و در اختیار نهادهای منتخب مردم جهت استفاده های عام المنفعه قرار داد.

یک دنیای بهتر: در طرف دیگر جریانات راست و ناسیونالیست و ملی - مذهبی خود را در تقابل با "مذهب ستیزی" و "مذهب زدایی" معرفی میکنند. "احترام به مذهب و باور" مردم، "احترام به عقاید و ایمان مردم" از ارکان نظری شان است. محتوای این مجموعه چیست؟ چگونه به مقابله آن باید رفت؟

آذر ماجدی: "احترام به مذهب و باور مردم" صرفاً یک توجیه است برای حفظ و بقای مذهب. این جریانات خواهان حفظ موقعیت مذهب در جامعه هستند، اما از آنجا که دفاع از مذهب در جامعه ایران که سی سال تحت یک رژیم سیاه و جنایتکار مذهبی زندگی کرده، کار ساده ای نیست، از مردم مایه میگذارند. ظاهر بسیار دموکرات بخود میگیرند و بعنوان وکیل مردم حرف می زنند. این یک عوامفریبی محض است. اگر این جریانات واقعا این چنین به نظرات مردم احترام می گذارند، چرا به خواست ها و آرزوهای آنها احترام نمی گذارند؟ مردم خواهان یک دنیای بهتر هستند، خواهان عدالت و برابری اند، چرا این تمایلات پایه ای و عمیق مردم مورد احترام این جریانات قرار نمیگیرد؟ همین جریانات باصطلاح دموکرات نه تنها به این نظرات و خواست ها واقعی نمی گذارند، بلکه اگر مردم برای عملی کردن تمایلات خود به حرکت در بیایند، اینها با تمام قوا در مقابل آنها می ایستند.

مساله اینجاست که مذهب یکی از ارکان مهم ایدئولوژی حاکم در جامعه کنونی است. مذهب یک ابزار اصلی توجیه مناسبات حاکم است. بورژوازی برای



دستگاه مذهب در جامعه است.

دستگاه مذهب یک صنعت است. یک صنعت مافیایی. مجموعه ای از عقاید عقب مانده و ارتجاعی نیست. انجمن خیریه و داوطلبانه نیست. یک موسسه عظیم انتقاعی است. یک دستگاه کشتار و تولید جهل و خرافه و انسان ستیزی در جامعه است. تاریخ دستگاه مذهب، تاریخ خون و جنایت و جهل و عقب ماندگی است. این دستگاه مخرب و مافیایی را باید کنترل کرد. همانطور که هر سازمانی جهانی مافیایی را باید کنترل کرد. میزان انسانهایی که تاکنون در اثر جنایت دستگاه مذاهب به خاک و خون کشیده شده اند در زمره بزرگترین جنایات تاریخ است. جامعه باید بخشی از امکانات خود را برای مصون داشتن خود از تعرض روزمره این دستگاه صرف کند. این یک مبارزه اصولی و انسانی است. همانگونه که جامعه برای حفاظت خود از شر اوباش مسلح قوانین وضع میکند، همانگونه هم باید برای کنترل این دستگاه وحوش قوانینی به مراتب جدی تر و موثر تر وضع کرد.

دستگاه مذهب را باید تحت کنترل قانون قرار داد. دست مذهب را باید از زندگی مردم کوتاه کرد. باید دولت را به مذهب زدایی از جوانب مختلف زندگی اجتماعی از طریق اقدامات آگاهگرانه و رشد سطح سواد و اطلاعات جامعه موظف کرد. باید کودکان را از هر نوع تعرض و گزند دستگاه مذهب مصون داشت. باید تمام اموال و دارایی هایی که این دستگاه جنایت

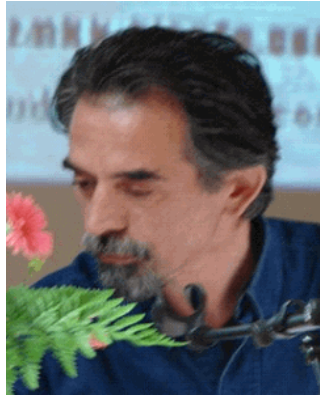
یک دنیای بهتر: حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای کوتاه کردن دست مذهب از جامعه و دولت و زندگی اجتماعی مردم مبارزه میکند. پروژه مذهب زدایی آن چهارچوبی است که حزب در مقابله با نفوذ و سلطه مذهب در جامعه دنبال میکند. از پروژه "مذهب زدایی" شروع میکنیم. مبانی اصلی این پروژه کدام است؟ چرا مذهب زدایی؟ تفاوت های این پروژه با "سکولاریسم" علی العموم چیست؟

علی جوادی: مذهب زدایی و ستیز آشکار با مذهب بیان "موضع حداکثر" ما در مقابله با دستگاه مافیایی مذهب در جامعه است. ما فقط برای سکولاریسم و جدایی دین از دولت و آموزش پرورش و دستگاه قضایی و هویت شهروندی افراد مبارزه نمیکنیم. ما خواهان مبارزه ای آگاهانه و هدفمند در جامعه علیه دستگاه و صنعت مذهب هستیم. سکولاریسم شاید بتوان گفت بیان موضع "حداقل" ما در قبال مذهب است. نه تنها باید دست مذهب را از ارگانها و نهادهای دولتی و اجتماعی که تاثیر گذار در ابعاد اجتماعی و گسترده در زندگی توده های مردم هستند، کوتاه کرد بلکه باید بخشی از امکانات جامعه را صرف مصون داشتن مردم از گزند زهر دستگاه مذهب کرد. هدف ما خلاصی از شر مذهب است. ما تردیدی در اعلام این هدف خود نداریم. یک جامعه آزاد، جامعه ای بدون مذهب و بدون جهل و خرافه است.

سکولاریسم امر غایی ما در این زمینه نیست. کوتاه کردن دست مذهب از دولت و آموزش و پرورش و هویت فردی تنها به معنی تامین بخشی از این هدف انسانی در جامعه است. مساله ما مبارزه برای خشکاندن ریشه

کمونیسم کارگری،

مذهب زدائی و گرایشات راست...



این تلاش و حرکت به حدی بوده است که این مفاهیم به معیارها و شاخصهایی برای ارزیابی نیروهای سیاسی در جامعه تبدیل شده اند. کمتر نیرویی است که بتواند خود را در تقابل با این خواستها بیان کند و انتظار آبرویی برای خود داشته باشد. از اینرو برخی از نیروها به دنبال این مطالبات کشیده شده اند و مانند تمام مسائل اجتماعی رنگ و نگرش خود را به این مسائل میزنند.

اما مقوله سکولاریسم تاریخ دیرینه تری هم دارد. برداشتها و سیاستها در این زمینه هم بعضا متفاوتند. هر چه بورژوازی از نقد مذهب دورتر شده است، هر چقدر نقد مذهب کمرنگ تر و خفیف تر شده است، اشکار رقیق تری از سکولاریسم نیز در سطح جهان شکل گرفته و عروج کرده است. بطور مثال سکولاریسم مدل آمریکایی با سکولاریسم فرانسوی تفاوتهای ویژه ای دارد. در آمریکا مساله بر سر جدایی "دستگاه کلیسا" از دولت و نه مذهب از دولت است. این یک عقبگرد و سازش در مبارزه برای سکولاریزه کردن ابعاد سیاسی و اداری و آموزشی و حقوقی جامعه است. در این مدل از سکولاریسم هنوز دست مذهب از دولت و سیستم اداری کوتاه نشده است. محدودیتی بر دستگاه مسیحیت در دولت ایجاد شده است. و روشن است که هر دریچه و منفذی برای مذهب در دستگاه اداری جامعه باز گذاشته شود، امکانی برای خزیدن این جریان ایجاد شده است. دخالت و حضور مذهب در جامعه آمریکا از یک سو ناشی از این سازش و کوتاهی در مبارزه علیه مذهب است.

اما معضل جریان رضا پهلوی مساله دیگری است. این جریانها بطور پایه ای نیازمند حضور مذهب در جامعه اند. یک نگرانی شان موقعیت و سرنوشت مذهب در جامعه است. خواهان حفظ حضور مذهب در جامعه اند. تاریخا سلطنت بدون مذهب نتوانسته است

ضرب قرار گرفت. همان روندی که به دی سکولاریزه کردن جوامع غربی دامن میزد در این کشورها به طریق محافظه کارتری پیش رفت و مشکلات عدیده بویژه برای زنان و کودکان بوجود آورد. در اروپای شمالی سیاست پراگماتیستی حفظ امنیت داخلی کشور خود و به این اعتبار باج دادن به جریانها مذهبی سیاست مسلط تری بوده است تا سیاست دفاع از ارزشهای سکولار و دفاع از حقوق شهروندان.

یک دنیای بهتر: اکنون سکولاریسم بمثابه یک مطالبه عمومی جامعه به همت جنبش کمونیسم کارگری امری جا افتاده است. اما تعابیر نیروهای اجتماعی متفاوت است. برخی و از جمله آقای رضا پهلوی استنباطشان عدم دخالت دولت در مذهب است، و از این رو خواهان جدایی دین از دولت هستند؟ برخی دیگر نیز کلا سکولاریسم را بمثابه جدایی دستگاه روحانیت از دولت مطرح میکنند. تفاوتها در چیست؟ نقدتان چیست؟

علی جوادی: نقش جنبش کمونیسم کارگری در تثبیت "سکولاریسم" بمثابه یک خواست عمومی جامعه و مردم انکار ناپذیر است. و این تنها عرصه نیست. مفاهیمی از جمله آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، آزادی تمامی زندانیان سیاسی، و مساله لغو مجازات اعدام از دیگر مقولات و مطالباتی هستند که به همت کمونیسم کارگری در جامعه تثبیت شده است. قدرت

طبقاتی است و در سرمایه داری امروز بازتولید میشود. مقابله با مذهب و کوتاه کردن دست و پای آن از زندگی مردم یک بخش موضوع است و از بین بردن ضرورت وجودی آن در جامعه بعنوان یک "نیاز" مسئله ای دیگر. ایندو برای ما اجزای یک سیاست واحدند. کمونیسم کارگری در هر دو قلمرو تلاش میکند و در این روند اتفاقا سیاست آزادی دادن این مسیر را سهل الوصول تر به فرجام میرساند.

تجارب کشورهای بلوک شرق و اروپای شمالی متفاوت است. در اروپای شرقی و حکومتهای تک حزبی مبتنی بر سرمایه داری دولتی، مذهب عملا ممنوع شد. ضرورت وجودی مذهب یعنی جامعه طبقاتی و از خودبیگانگی انسان از بین نرفت. لذا این سیاست به سهم خود نه فقط تصویر خشنی از این حکومتها بنام "کمونیسم" بدست داد بلکه به مجرد اینکه این سیستم فرو ریخت کلیسا میداندار شد. ما با کل نگرش و سیستم حکومتی و برنامه سیاسی و اقتصادی این نوع کمونیسم بورژوائی و غیر کارگری در تقابل بودیم و هستیم و به طریق اولی سیاست آنها در برخورد به مذهب را نیز قبول نداریم. در اروپای شمالی، با تغییرات جزئی در هر کشور، عمدتا سوسیال دموکراسی تلاش کرده است که از مذهب و آزادی فعالیت مذهبی و کلیسا حمایت کند و همزمان دامنه عمل و قدرت آنها محدود کند. سکولاریسم به معنی جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش طی پروسه ای و بطور ناقص اجرا شده است. بازتاب این مسئله در قوانین و سیستم مالیاتی و غیره به اشکال مختلف خود را نشان داده است. به یک معنا سرمایه داری و دولتهای رفاه به نوعی سازش با دستگاه مذهب به نفع دولت غیر مذهبی رسیدند. با پایان جنگ سرد و ول شدن افسار انواع جریانها مذهبی و فاشیستی و ناسیونالیستی، در این کشورها نیز نقد به مذهب زیر

بلکه تامین امنیت و سلامت فکری و روانی بیش از حد شهروندان جامعه است. کمونیسم کارگری مانع انتخاب مذهب و اجرای مناسک مذهبی توسط بزرگسالان نیست. طبعا هر حقی دامنه ای دارد و آزادیهای فردی آنجا که منفعت عمومی و آزادیها و حقوق اجتماعی را زیر سوال میبرد باید محدود و بازتعریف شود. مثلا قوانین مبتنی بر امنیت و آسایش مردم و یا مصون بودن در مقابل تظاهرات و تحرکات مذهبیون یا فرقه ها و سکنهای اجتماعی مغایرتی با آزادی سکت مربوطه ندارد. آزادی فرد در داشتن مذهب به معنی سلب آزادی از جامعه نیست. همانطور که آزادی همگانی معنی اش خط زدن انتخابهای فردی نیست. تمام چهارچوبهایی که آزادیها و حقوق فرد و جامعه را تثبیت و تعریف میکند، در مورد آزادی اختیار مذهب و یا نداشتن هر مذهبی و تبلیغ علیه مذهب صادق است.

سیاست ما ممنوعیت مذهب و زیر زمینی کردن آن نیست. برعکس، ما خواهان ثبت و فعالیت علنی گروههایی هستیم که فعالیت مذهبی دارند. این گروهها باید دفاترشان معلوم و قابل بررسی باشد. مالیات بدهند و دولت هزینه ای و سوبسیدی به آنها نمیدهد. تا آنجا که بحث برسر عقاید است به نظر ما آزادی پاسخ ارتجاع است و نه ممنوعیت. واضح است در جامعه ای که انسانها اختیار خود را دارند و بدون هیچ مانعی به دستاوردهای علمی بشریت دسترسی دارند، جامعه ای که فرد اسیر مناسبات مافوق خودش نیست، جامعه ای که رهائی در آن به معنی وسیع کلمه تحقق یافته است، مذهب و عقاید و ایدئولوژی منقرض میشود. هدف نهایی کمونیستها و مارکسیستها در مقابله با مذهب از بین بردن شرایطی است که تولید و بازتولید مذهب را ضروری میکند. مذهب محصول جامعه

کمونیسم کارگری،

مذهب زدائی و گرایشات راست...

خود را سرپا نگهدارد. از این رو نگران تخریب موقعیت مذهب در جامعه توسط "دستگاه مذهب اسلام" و دولت آخوندی - اسلامی حاکم هستند. خواهان حفظ اسلام و قدرت تخریب مذهب در جامعه هستند. این جریانات نیازمند قدرت مذهب در تحمیق و پایین آوردن سطح توقع توده های مردم هستند. این امکانات را میثناسند. از این رو است که به دنبال مصون داشتن دستگاه مذهب هستند. این تلاشهای ارتجاعی در عین حال رو در رویی با خواست مردمی است که از اسلام و دستگاه اسلام و حکومت اسلامی بیزارند و برای نابودی آن تلاش میکنند.

یک دنیای بهتر: مذهب افیون توده هاست. روح جهان بی روح است. این بیان مارکس اشاره به نقش دوگانه مذهب و در عین حال اشاره به جان سختی مذهب در جامعه دارد. چگونه میشود و باید ریشه مذهب را خشکاند؟ چگونه میشود، روح جهان بی روح را نابود کرد؟ چرا مذهب علیرغم تمام پیشرفتهای علمی از بین نرفته است؟

آنر ماژدی: این یک تعریف بسیار عمیق و زیبا از نقش مذهب در جامعه طبقاتی است. مارکس در اینجا فلسفه وجودی مذهب را توضیح میدهد. بشر برای توجیه مناسبات و شرایط حاکم به خرافه مذهب نیاز دارد. بشر برای پذیرش بی عدالتی ها و مشقات جهان به مذهب پناه می برد. امید ها و آرزوهای فرو خفته خود را در دنیایی دیگر می جوید. اینجاست که هم نقش افیونی مذهب و هم "روح جهان بی روح" را در می یابیم. مذهب دستاویزی برای پذیرش جهان و از دست ندادن امید است.

برای از میان بردن مذهب باید

پایه مادی بقای آن را نابود کرد. در جامعه سرمایه داری مذهب نه تنها برای توده ها نقش افیون و روح جهان بی روح را ایفاء میکند، برای بورژوازی نیز یک ابزار مهم ایدئولوژیک برای توجیه و ازلی ابدی نشان دادن مناسبات سرمایه دارانه است. بورژوازی برای حفظ و بقای حاکمیت خود به مذهب نیاز دارد و توده ها برای تحمل این مناسبات ناعادلانه به مذهب متوسل میشوند. با سرنگونی نظام سرمایه داری پایه مادی موجودیت مذهب از میان میرود. مبارزه برای امحای مذهب پس از آن کار ساده و سریعی خواهد بود.

البته این بحث به این معنا نیست که ما مبارزه با مذهب را به بعد از سرنگونی سرمایه موکول نکنیم. خیر، ما از همین امروز مبارزه علیه مذهب را با شدت تمام به پیش میبریم. مبارزه همه جانبه با ایدئولوژی بورژوازی یکی از ملزومات مبارزه کمونیستی برای برانداختن سرمایه داری است. لذا مبارزه علیه مذهب در راس مبارزه کمونیستی ما قرار دارد. مبارزه علیه مذهب باید به طرق مختلف به پیش رود. مبارزه علمی علیه خرافات مذهبی، مبارزه سیاسی با نهاد مذهب و مذهب سازمان یافته، مبارزه حقوقی و سیاسی برای جدایی دین از دولت، آموزش و پرورش و قوانین، وجوه مختلف مبارزه ما علیه مذهب است. این مبارزه از ملزومات مبارزه کمونیستی علیه سرمایه داری و برای امحای مذهب، هر دو است.

یک دنیای بهتر: گرایشاتی در خود جریانات اسلامی به تقلا برای تغییر در اسلام افتاده اند. سرورش یک نمونه آن است. میگویند اخیرا به نفی "وحی" رسیده است. راه کارگر زمانی در دوران قبل و اوائل دوم خرداد از اسلام مدرنیزه شده صحبت میکرد. داریوش همایون در مقابله با مذهب ستیزی خواهان استفاده از تجربیان خود نیروها و

تاریخ خود مذهب برای دستیابی به جامعه "عرفی" مورد نظر خود است. به این تجربیات چگونه باید برخورد کرد؟ آیا پروتستانیسیم اسلامی جایگاهی در تاریخ تحولات مذهبی نمیتواند داشته باشد؟

سیاوش دانشور: مورد سرورش البته هم جالب است و هم میتواند موردی برای مزاح باشد. ایشان زمانی به حکم شرع انور کرور کرور دانشجوی چپی قلع و قمع کردند تا دستورات خدایش را اجابت کرده باشد. طنز تلخ اینست که عده ای که در متن تحولات بین المللی "دگر اندیش" شدند، سرورش را بجای برژنف و استالین و مانو و انور خوجه گذاشتند که تا دیروز هیچ رقم حاضر نبودند کوتاه بیایند که اینها مثنی ناسیونالیست و مرتجع و آدمکش بودند. حال که سرورش به نفی "وحی" رسیده است معلوم نیست سرنوشت این دگراندیشان اسلام زده که هنوز از آخوند و اصلاح طلب حکومت اسلامی دفاع میکنند چیست؟ راه کارگر مواضعش ثباتی ندارد و بیشتر با چرخ زمانه میچرخد. اگر دوره دوره شوروی باشد دو آتشه طرفدار سیستم فکری و راه حل موجود است، اگر دوره دوره دمکراسی و "اصلاحات" و "دگر اندیشی" باشد فرمان را به این سو میگرداند و با همان زبان و چه بسا بدتر با کمونیستها حرف میزند. و اگر دوره دوره اعتراض کارگر و مقابله با حکومت باشد سیاستش را منتهاالیه راست طیف چپ قرار میدهد. راه کارگر جناح چپ جنبش ملی اسلامی و جمهوریخواهی اسلامی - ایرانی است که تلاش میکند انعطاف لازم را بعنوان ضربه گیر چپ داشته باشد. مشکل اینست که این سیستم فکری ورافتاده است و پایه اجتماعی ندارد. در نتیجه مواضع موج آن هم توجه کسی را جلب نمیکند. در مورد سلطنت طلبان مسئله فرق میکند. داریوش همایون و حزب مشروطه فاقد استراتژی قدرت و بسیج جامعه است. در سالهای

اخیر و در متن تحولات منطقه، و بویژه با تحولات بعد از پایان جنگ سرد، بعنوان جریانی که الگوی حکومتی آمریکا در کشورهایمانند ایران است، نرخ سهام اش در بازار سیاست پائین آمده است. این جریان قطبناهی سیاسی اش را از دست داده و متفکرین آن تلاش دارند هر روز آن را سرپا نگهدارند. تلاش اخیر داریوش همایون معنی واقعی اش اینست که این جریان ظرفیت بالائی برای یک سازش استراتژیک با جمهوری اسلامی دارد. این درست است که حزب مشروطه سرنگونی طلب است اما رژیم اسلامی توانسته است بسیاری از آرزوها و آمال ناسیونالیسم ایرانی را مادیت بخشد و راسا پرچم ناسیونالیسم ایرانی را در دست گیرد. منفعت استراتژیک و طبقاتی ناسیونالیسم ایرانی با جمهوری اسلامی و سرمایه داری در ایران بسیار بالاتر از تضاد سیاسی آنست. وانگهی داریوش همایون نمیتواند از بوش و بلر جلو بزند. وقتی سران دولتهای غربی راسا در شیپور مذهب و اسلام میدمند و در پاکستان و ترکیه حکومتهای امثال حکومت شاه و داریوش همایون را به نفع اسلام پرو غربی کنار میگذارند، چرا باید داریوش همایون از "زمانه" عقب بیافتد؟ این بجای خود محفوظ که همواره در تاریخ شاهان و حکومتهای سلطنتی در ایران، مذهب نقش ولیعهدی را داشته است. مذهب و سلطنت دو قلوبی تاریخی هستند و قیام علیه هر کدام به معنی قیام علیه حاکمیت هر دو بوده است. موضع اپوزیسیونی سلطنت طلبان در تقابل با رژیم اسلامی داستان دو دهه پیش است. این جریان باید خود را با مقتضیات زمانه سازگار کند. اگر بحث حمله نظامی و رسیدن به قدرت این جریان، و یا دقیقتر اعاده قدرت توسط یک کودتای آمریکائی مطرح نیست، این جریان ناچار است مواضعش را به کمی نزدیک کند که امروز در بورس است. مواضع شبه اسلامی داریوش همایون و "استفاده از تجارب کشورهای اسلامی"، اسم رمز این سازش سیاسی با مذهب است. ایشان البته حاضر است از تانک و موشک

کمونیسم کارگری،

مذهب زدائی و گرایشات راست...

و هر نوع تکنولوژی غرب استفاده کند و اساسا مشروطیت خود را بر اساس تجارب غرب تعریف و تبیین کرد. اما وقتی پای مذهب و سکولاریسم در میان است فیل شان یاد هندوستان میکند. این یک انتخاب سیاسی در متن یک بن بست استراتژیک است نه انعکاس تمایلات قلبی داریوش همایون.

موارد فوق تجربیاتی نیستند که به آن توجهی کرد. اساسا محصول بی افقی اند و در همین حد باید دیده شود. نه دیدگاه منسجم و تاریخ دار و پا روی زمینی است و نه نیروی اجتماعی و طبقاتی حی و حاضری پشت آن در جامعه به صف شدند. واقعیات عینی و روندهای اجتماعی و عمل سیاسی روزمره جامعه خلاف این را میگویند. نکته دیگر اینست که عروج مذهب سیاسی در ایندوره اخیر جهان و بعد از پایان جنگ سرد روندی ثابت نیست. این اتفاق در متن یک خلا سیاسی صورت گرفت که بازار و دمکراسی "پیروز" به آن نیاز داشت. بویژه پست مدرنیسم بیش از هر مکتب ارتجاعی دیگر شرایط را برای رشد مذهب فراهم کرد. نه فقط اسلام سیاسی بلکه یهودیت و مسیحیت نیز افسار گسیختند. و بالاخره "پروتستانتیسم اسلامی" چرت ترین مقوله ای است که میتواند در دنیای امروز معنی داشته باشد. همه ادیان و مذاهب اگر دستشان برسد آدمکش و قاتل هستند. ارکان ادیان را با خشونت بافته اند. جاهائی دستشان را برینند، اما این به معنی تغییر ماهیت آنان نیست. حتی آنجا که بحث پروتستانتیسم و یا رفرماسیون مذهبی هم مطرح شده است، نهایتا رقابتی دیده میشود که مثلا طرف در متن رقابت سیاسی نخواستہ آتوریتہ واتیکان را بپذیرد و این عمل سیاسی را توجیهی مذهبی کرده است. فرقه خودش را راه انداخته و منافع

هستند. ضد مذهبی نیستند. ضد "دین اعراب" و مدافع "دین پارسی" اند. این یک جریان ارتجاعی و نژاد پرست است. هیچ رگه ای از ترقی و انسانیت در خود ندارد.

اما نقد راست به مذهب مقوله ای است که ما در دوران اخیر و در کشمکشهای جدید شاهد عروج و شکل گیری آن هستیم. این رگه انتقاد راست، در اساس با نقد کلاسیک بورژوازی به مذهب و تلاشهای عصر رنسانس و روشنگری متفاوت است. بورژوازی قرن ۱۸ یک منتقد جدی مذهب بود. روشنگری ضد مذهبی یک دستاورد سیاسی تاریخ تحولات فکری بشر در این دوران است. اما نقد جریانات راست امروز اساسا خصلت متفاوتی دارد. ادامه نقد بورژوازی و روشنگری های تاریخی اش نیست. یک رکن رقابت و تقابل یک قطب تروریستی، دستگاه تروریسم دولتی غرب و متحدین اش، در رقابت با تروریسم اسلامی و اسلام است.

این جریانات راست در زمره ابزارها و وسائل جنگی نیروهای ارتجاعی جهان معاصرند. خود در عین حال مذهبی و به شدت خرافی و نژاد پرست هستند. هیچ درجه ای از ترقی و آزادیخواهی را با خود حمل نمیکند. نقد این جریانات به مذهب عمدتا متوجه نقد افراد مذهبی و نژاد پرستانه و حامل مذهب "رقیب" است. افشای این "منتقدین" ارتجاعی، نشان دادن جوهر ضد انسانی این "انتقاد" نژادپرستانه یک وظیفه ماست.

یک دنیای بهتر: در دوران اخیر شاهد علم شدن جریان "اکس مسلم" بجای پروژه "مذهب زدایی" و کلا یک عقب نشینی در حزب کمونیست کارگری در مبارزه علیه مذهب بودیم. ارزیابی تان از این پروژه چیست؟ چرا این پروژه را یک مجموعه دست راستی ارزیابی

میکنید؟ نقش و جایگاه این پروژه در جدال میان قطبهای تروریستی جهان معاصر چیست؟ رابطه پروژه مذهب زدایی را با "اکس مسلم" چه می بینید؟ تاثیرات منفی اکس مسلم در امر مبارزه برای سکولاریسم و مذهب زدایی در سطح اروپا چه بوده است؟

آثر ماجدی: این یک پروژه راست است که در جدال میان دو قطب تروریستی در کنار تروریسم دولتی قرار گرفته است. در واقع تلاش های تروریسم دولتی موجبات شکل گیری این سازمان را فراهم آورد. این ایده خود ح ک ک نبود. این ایده به ح ک ک پیشنهاد شد و ح ک ک نیز متأسفانه آن را پذیرفت. نمایندگان تروریسم دولتی با ایده سازمان اکس مسلم به جلو آمدند، ح ک ک نیز در واگن پرید. در کشمکش میان دو قطب تروریستی، تروریسم دولتی به سرکردگی آمریکا و با همکاری کامل دولت اسرائیل با اسلام سیاسی در جدال است. اکس مسلم بعنوان یک سازمانی که بطور یک جانبه و یک طرفه اسلام و اسلام سیاسی را نشانه رفته است با اهداف تروریسم دولتی همسو است و خوانایی دارد.

از زوایای مختلفی میتوان پروژه اکس مسلم را نقد کرد. بطور مثال از این زاویه که عده ای کمونیست با سابقه (که ضمنا سالیان سال قاعدتا آته نیست بوده اند!) خود را با عنوان اکس مسلم به جهان معرفی میکنند. از دروغ و ریایی که در این حرکت است اگر بگذریم، اینها عملا با این حرکت دارند خود را بعنوان "اکس کمونیست" به دنیا می شناسانند. با این حرکت یک عده کمونیست یک سازمانیابی شبه قومی - مذهبی بخود داده اند. اینکه کلمه اکس در مقابل آن گذاشته اند هیچ تغییری در ماهیت امر نمی دهد. این سازمان بنا به تعریف، سازمانی است که صرفا دربرگیرنده کسانی است که قبلا مسلمان بوده اند و با هویت مسلمان مشخص میشوند. بطور نمونه در انگلستان یک سازمان بعنوان

کمونیسم کارگری،

مذهب زدائی و گرایشات راست...

شورای مسلمانان وجود دارد و همتای آن شورای مسلمانان سابق را نیز اینها تشکیل داده اند. "مسلمانان سابق" در مورد حال این افراد هیچ نمیگوید. اینها خود را نه با موجودیت کنونی خویش، بلکه با آنچه پیش از این بوده اند معرفی میکنند و این عین سازمانیابی قومی - مذهبی است. و این برای کسانی که زیر تابلوی کمونیست کارگری قرار دارند و تاریخچه پر افتخار این حزب را یک می کشند واقعا شرم آور است.

چه نیازی عده ای کمونیست و آته نیست را بر آن داشته است که خود را بعنوان مسلمان سابق سازمان دهند؟ پوپولیسم و پراگماتیسم حاکم بر رهبری ح ک کلید پاسخ به این سوال است. دیدگاه پوپولیستی ضد رژیم، دیدگاه حاکم بر رهبری فعلی ح ک است. این دیدگاه پوپولیستی ضد رژیم تمام هویت ح ک ک فعلی را تشکیل میدهد. پراگماتیسم و از نوک دماغ جلوتر را ندیدن، یک خصلت دیگر این رهبری است. هر پروژه و کمپینی که امروز را به فردا برساند، تشکیلات را سر پا نگاه دارد و امکانات حزب را تامین کند، قابل قبول است. میتوان اصول را برای توجیه آن تراشید. لذا بدون توجه به اینکه این پروژه با هویت کمونیسم کارگری در تناقض کامل است، بی توجه به اینکه این پروژه در کنار تروریسم دولتی و جناح راست جنبش سکولاریستی قرار گرفته است و بالاخره بی توجه به این مساله که پروژه اکس مسلم موجب تشدید گرایش راسیستی علیه مسلمانان است، با آغوش باز این ایده را از نمایندگان تروریسم دولتی تحویل گرفتند.

از پس از یازده سپتامبر، بویژه پس از حمله آمریکا و موثلفین به عراق یک گرایش وسیع

مذهب، کمونیسم کارگری و چپ را درون جنبش سکولاریست تحمل میکردند، با شکل گیری اکس مسلم، نفس راحتی کشیدند. اکنون دیگر میتوان در سمینارها بعنوان یک اکس مسلم "قربانی" در مورد جنایات اسلام و اسلام سیاسی حرف زد و کاری به آمریکا و غرب و اسرائیل نیز نداشت، حتی میتوان در این کنفرانس ها در مورد آنتی سمیتیسم و ضد اسرائیل گری مسلمانان و اسلامی ها صحبت کرد، بدون اینکه تک صدای قربانیان تروریسم دولتی و اسرائیل در آنجا حضور داشته باشد. راست و تروریسم دولتی با تعبیه اکس مسلم یک قدم مهم در تقویت گرایش خود جلو برداشت.

اکنون در سطح بین المللی مبارزه برای سازماندهی بشریت متمدن، قطب سوم، با نقد اکس مسلم و جریانات مشابه میگذرد. باید نقش چنین سازمان هایی را افشاء کرد. باید کوشید به یک جریان سکولاریست، انسان دوست و برابری طلب درون جنبش سکولاریستی شکل داد. باید نشان داد که طرح و پروژه های راستی چون اکس مسلم چگونه به مبارزه انسانی علیه هر دو قطب ضربه میزند.

یک دنیای بهتر: یکی از "قوی ترین" استدلالات در مقابله با طرح مذهب زدایی این است که "جامعه ایران جامعه ای اسلامی است"، و یا اینکه "بخشهای وسیعی از توده های مردم مذهبی اند"، و نتیجه میگیرند که پروژه شما در مقابل خواست جامعه قرار دارد. واقعیت چیست؟ پاسخ چیست؟

سیاوش دانشور: این اتفاقا جزو "قویترین" استدلالها نیست، بلکه جزو قویترین حمایتها از بقای اسلام در مغز استخوان جامعه است. جالب است که عده کسانی که این نگرش را نمایندگی میکنند خودشان ظاهرا مذهبی نیستند و یا مذهب در

زندگی روزمره شان نقشی ندارد. بیشتر کسانی که چنین ادعایی دارند حاضر نیستند دخترشان در ایران به مدرسه بفرستند. بنابراین این استدلال قبل از اینکه به واقعیتی رجوع کند و یا آلترناتیو مناسبتری را پیش رو بگذارد، بدوا یک انتخاب سیاسی است. انتخاب سیاسی است چون مبلغین چنین تفکری میخواهند اسلام و مذهب را بعنوان یک رکن نظام طبقاتی نگاه دارند و بازسازی کنند. انتخاب سیاسی است چون بخشی از مدافعین این تز متحد آخوندهای معمم و مکلاهی حکومتی هستند. انتخاب سیاسی است چون در میان مدافعین این تز طرفداران دو آتشه آمریکا و پنتاگونیست را میشود دید که مرتبا اعلام کرده است "روحانی نما" با روحانی فرق دارد و جمهوری اسلامی از "معنویات و دین مردم" سو استفاده میکند. انتخاب سیاسی است چون عده ای در این توهم بودند که میتوانند با لچک و "یا حسین" و "دعای عاشورا" جمهوری اسلامی دومی را منهای آخوند بنا کنند. انتخاب سیاسی است چون در میان سوسیالیسم ناسیونالیست و محافظه کار ایران، با کلیشه پردازی ایدئولوژیک و الاکلنگ تضاد عمده و تضاد اصلی تلاش دارند مبارزه با مذهب را "فرعی" جلوه دهند و به وقت گل نی حواله کنند. بحث "ایران جامعه ای اسلامی است" همانقدر معتبر است که جوامع امروز دنیا را با تقسیم بندی مسیحی و ارتدکس و یهودی و سیک و بودائی و شینتو و گاو پرست و غیره تقسیم بندی کنیم. یعنی هیچ. این گونه استدلالها از تشعشعات خرافات پست مدرنیستی است که اساس تاریخ و جامعه و طبقات اجتماعی و سنتهای سیاسی و حقوق جهانشمول را انکار میکند و تلاش دارد جوامع و مردمانش را با دسته بندیهای کاذب مذهبی و ملی و قومی و درخود و برای خود تعریف کند. کسی که میگوید جامعه ایران "اسلامی" است، یا میخواهد روند اسلامیزه کردن را در آن تقویت و مقاومت در مقابل آن را شکست دهد و یا راسا پروژه اسلامی کردن جامعه ایران را دارد. و گرنه چرا باید کسی که منفعتی در مذهبی شدن و عقب راندن جامعه به

کمونیسم کارگری،

مذهب زدائی و گرایشات راست...

عهد بوق ندارد پایش را لای در بگذارد که الا بلا ایران "جامعه اسلامی" است؟ چه نتیجه ای میخواد بگیرد؟ غیر از اینست که دهان سکولارها و ضد دین ها را باید بست؟ غیر از این است که لیستی از "مفدسات" تعریف میکند و آزادی بیان و نقد را عقب میراند؟ غیر از این است که برای جامعه "اسلامی" مورد ادعا جانی برای مفتی ها و آخوندها و کلاهداران مذهبی گذاشته است؟ غیر از این است که در سیاست میخواد با مذهب بسازد و در جبهه مقابل قرار گرفته است؟ این استدلال، از جانب هر کسی و به هر درجه ای، جانب حفظ اسلام و دین را میگیرد و برای مقابله با نقد مذهب و تابوها و سیاست ضد مذهبی کفش و کلاه کرده است. این یک نگرش ارتجاعی است که در وجود مذهب ذینفع است.

این استدلال که "بخشهای وسیعی از توده های مردم مذهبی اند"، به نظر من در این بحث اساسا جانی ندارد. اولاً اینطور نیست. به اعتبار کدام تئوریهای جامعه شناسی معتبر ایران کشوری اسلامی است؟ زندگی واقعی مردم نه امروز زیر سایه منحوس حکومت اسلامی و نه دیروز زیر سایه منحوس مذهب درباری عموماً و اساساً ملهم از مذهب نبوده و نیست. برعکس، هرچه جلوتر آمدیم، مذهب بعنوان یک فاکتور دخیل در زندگی اجتماعی مردم، بویژه مردم شهری، کم رنگ و کم رنگ تر شده است و در موارد زیادی جانی ندارد. وانگهی اگر مذهب هم جانی باور توده مردم است، آن مردم بحث و رای شان این نیست که حکومت باید مذهبی باشد. بیشتر مذهبیین شکست خورده دارند نیمچه سکولار میشوند! حالا کسی که مذهب علیرغم میلش به او ارث رسیده و یا بیشتر باوری خودبخودی اوست چرا باید حکومت مذهبی بخواد؟ آنهم بعد از تجربه قریب سه دهه جمهوری

ایران حاصل رشد اسلام در میان مردم و یا آنطور که ژورنالیستهای غربی و جریانات دست راستی میگویند حاصل "انقلاب اسلامی" نیست. جمهوری اسلامی محصول سرکوب یک انقلاب آزادیخواهانه در سال ۵۷ است که تا قبل از آن آخوند بعنوان امل و مفت خور در میان مردم مسخره میشد. این رژیم روی دوش گشتار وسیع و سرکوب خونین مردم سرپا مانده است. روندهای اجتماعی دیگری به ضرر رژیم اسلامی نیز عمل کردند. جامعه ایران در منطقه در یک مقام مقایسه ای جامعه ای پیشرفته تر و شهری تر است. تمایل به غرب و به شکل غربی ها در آمدن همیشه یک رگه قوی در صد سال گذشته بوده است. شکاف نسلی و عروج یک نسل جدید که باورها و آرمانها و سلائق و خواسته های خودش را دارد و هفتاد درصد آن جامعه را تشکیل میدهد، هر دورنمای اسلامیزه کردن جامعه فعلی و آتی ایران را به شوخی تبدیل کرده است. هیچوقت رژیم اسلامی نماینده سیاسی مردم نشده و هیچوقت مردم خوشان را با رژیم اسلامی تداعی نکردند. ایران شاهرهای است که در آن دستاوردهای

تمدن غربی با همدیگر تلافی میکنند و از آن فراتر خواهند رفت. ایران جامعه ای است که موج جدید ضد مذهبی و سکولاریسم و آزادیخواهی را نمایندگی خواهد کرد. به هر گوشه جامعه ایران نگاه کنید، در آن نه تنها روندهای متفاوت از کشورهای منطقه، بلکه روندهای متفاوت از مسیر جهانی را مشاهده میکنید. ایران بیشتر تمایلات و آرمانهای جناح چپ جامعه غربی را در رفتار سیاسی و اعتراضی رادیکال علیه وضع موجود منعکس میکند و این حاصل نخواستن رژیم اسلامی توسط مردم و ناتوانی این رژیم در پاسخ به ابتدائی ترین خواستهای مردم است. اگر ارتباطی بین تحولات سیاسی و روندهای اجتماعی در ایران و کشورهای منطقه موجود باشد، باید به این نکته اشاره کرد که اسلام در ایران در پایان خط است و در منطقه هنوز برای قدرتگیری و تحکیم موقعیت خویش تلاش میکند. همانطور که رشد اسلام سیاسی در منطقه در دو دهه گذشته دلیل عمده اش خزیدن جنبش اسلامی به قدرت در ایران بود، سرنگونی جمهوری اسلامی هم جنبش اسلامی در منطقه را بی افق و تناسب قوا را بنفع سکولاریسم و سوسیالیسم بر خواهد گرداند.*

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

را بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند، حال آنکه مسئله برسر تغییر آنست!

کارل مارکس

نتیجه شان هم، یعنی این موضوع که پروژه مذهب زدائی کمونیسم کارگری در مقابل امیال مردم قرار دارد، به همین درجه تو خالی است. ما پیشنهاد میکنیم آنها کار "فرهنگی" شان را بکنند و ما مبارزه سیاسی با مذهب را. آنها جانب آخوندها و مذهبیین سیاسی را بگیرند و ما سخنگویی کسانی که از هر نوع دین و مذهب بیزارند. ببینیم "توده ها" جانب کی را میگیرند. واقعیت اینست که ایران امروز یک بمب ضد مذهبی و ضد اسلامی است. سه دهه تزییق خرافه نتیجه اش این بوده که امروز خود جمهوری اسلامی کلاش هائی که دکان امام زمان را باز کردند و هر روز چند امام زمان ظهور میکند را بعنوان مجنون و کلاهدار دستگیر میکند! آخوندهائی که خیمه اسلام را در ایران نگه داشته اند دارند از "بی دینی مفرط مردم" میگویند. در ایران حکومت اسلامی است اما مردم ضد حکومت و به این اعتبار ضد اسلامی. جمهوری اسلامی در

از کار قراردادی تا شرکتهای انگل پیمانکاری!

کامران پایدار

به برکت جو غیر انسانی و فشار و محرومیت منفور و مزدور سرمایه داری اسلامی به زندگی کارگران و زحمتکشان تحمیل نموده، در سایه فشار روز افزون و فقر و فلاکت مضاعفی که هر روزه بر اثر قوانین ارتجاعی و ضد کارگری حکومت اسلامی هرچه بیشتر زندگی و معیشت کارگران و خانواده هایشان به سمت فنا و نیستی سوق می دهد، در این آشفته بازار و قانون جنگل، در کنار دریای عظیمی از ارتش بیکاران و کار ارزان، در میان دریایی از خون و فقر و رنج و بیماری و مرگ و میر کارگران بر اثر حوادث کذایی کار، و به مدد سرکوب و سانسور شدید پلیسی، بهشتی برای سرمایه داران سودجو و مفتخور ایجاد شده است. در این شرایط حکومت اسلامی سرمایه داران و مثنی جیره خواران طفیلی ریز و درشت آنها هر روز دسیسه جدید و طرح تازه ای برای تعرض به کارگران و سفره خالی شان شکل میگیرد.

"شرکتهای پیمانکاری" اسم رمز جدیدی است برای استثمار بیشتر، برای چپاول و دزدیدن هرچه بیشتر دستمزدهای ناچیز کارگران، ترفند جدیدی است برای تحمیل روز افزون فقر و فلاکت و محرومیت بیشتر به زندگی کارگران و خانواده هایشان! الان دیگر دیر زمانی است که انواع شرکتهایی که کار و تخصص شان جذب نیروی کار ارزان و سپردن این نیرو ها به مراکز بزرگ صنعتی و تولیدی است، مانند فارچ در هر گوشه و کناری از زمین روییده اند. لازم به تاکید است که قبلا هم شرکتهای پیمانی و پیمانکاران در رشته هائی وجود داشتند. قبلا هم کارگران قراردادی بودند و از هر نوع امنیت شغلی برخوردار نبودند. خبری از بیمه و دستمزدهای مکفی و امکانات رفاهی در

عرصه کار و زندگی برای کارگر نبود. اما یک مسئله روشن بود. اینکه کارگر مستقیما توسط خود کارفرمای شرکتی که برای آن کار میکرد استخدام شده بود. کارگر مستقیما در مقابل کارفرما قرار گرفته بود. کارگران برای کاهش ساعات کار، افزایش دستمزدها، گرفتن دستمزدهای معوقه، بیمه بیکاری، مقابله با اخراجها، حق تشکل و اعتصاب و بسیاری دیگر از خواسته ها بطور مستقیم و رو در رو در مقابل کارفرما قرار می گرفتند.

اما امروز دیگر اساسا و جاهائی تماما با پا درمیانی شرکتهای پیمانکاری و نهادهای کارگزار سرمایه داری روبرویند. شرکتهائی که در زمینه تهیه و ارسال نیروی کار ارزان به کارخانه ها و مراکز صنعتی بزرگ فعالند. این موضوع دو مشکل اصلی برای کارگران بوجود آورده است؛ در درجه اول شرکتهای استخدامی پیمانکاری مراکزی انگلی و طفیلی هستند که نه تنها در هیچ کار تولیدی اشتغال ندارند بلکه این مراکز مفت خور در طی زد و بند و تبانی با دیگر بخشها و مراکز صنعتی بخشی از دستمزدهای پرداخت نشده کارگران را به خود اختصاص میدهند و از این طریق به حیات کثیف و انگلی خود ادامه می دهند. با یک آگهی استخدامی از طریق یکی از جراید حکومتی دریایی از نیروی کار و ارزان کارگران بیکار که فقر و نداری همه چیز زندگیشان را به تصرف و تهدید خود درآورده بسوی این مراکز کلاهبرداری سرازیر میشود. در اینجا لاشخورهای با تجربه این مراکز با قراردادهای سفید امضا و کمترین پایه حقوق (219000) هزار تومان بهترین های نیروی کار را بدون اینکه خود کارگر به روشنی بداند برای کجا و اشتغال به چه کاری استخدام می شود برای کار و استثمار وحشیانه اجیر می کنند. 219 هزار تومان کل پرداختی ماهیانه به کارگر است. البته این هم فقط در صورتی است

که سرمایه دار و کارفرما در کارخانه و مراکز تولید از این کارگران رضایت داشته باشند. در غیر این صورت خود به خود حکم اخراج کارگر قطعی و قابل اجراست. همیشه شمشیر داموکلس اخراج روی سر کارگر و زندگی خانواده اش است. از طرف دیگر در مراکز کاری و کارخانه ها کارفرما و سرمایه دار طرف حساب مستقیم با کارگر نیست. کارفرما بابت هیچ چیز مجبور به دادن پاسخی به کارگر نیست. در اینجا عملا سرمایه داران حتی از پذیرش کمترین تعهدات در برابر کارگران شانه خالی کرده و طفره می روند. در صورت بروز هرگونه اعتراض کارگری برای کارگر خط و نشان کشیده و می گویند به ما مربوط نیست. کارگر را به شرکت پیمانکاری حواله می دهند و شرکت پیمانکاری کارگر معترض و "خاطی" را به اخراج حواله میکند.

هم اکنون در اکثریت کارخانه های بزرگ صنعتی از قبیل ایران خودرو، سایپا، پارس خودرو و بسیاری مراکز صنعتی و تولیدی دیگر خود کارگران قراردادی به دو دسته تقسیم می شوند. دسته ای از این کارگران که مستقیما با خود کارخانه و شرکت قرارداد دارند و دسته ای دیگر از کارگران که از طریق شرکتهای پیمانکاری به کار گرفته شده اند. الان دیگر بطور مثال در بخشهای وسیعی از ایران خودرو، سایپا، و... این تقسیم بندی در میان کارگران

وجود آمده است. کارگران شرکتهای پیمانکاری عمدتا محروم ترند. بطور مثال از میان 1400 نفر کارگران ایساکو بیش از 500 نفر از این کارگران از شرکتهای پیمانکاری اند. یا مثلا در ایران خودرو دیزل و یا در مراکز ایتکو پرس ایران خودرو نسبت تقسیم بندی کارگران تقریبا نصف به نصف است. یا مثلا در تعمیرگاه شماره 2 سایپا از 150 کارگری که مشغول به کارند 120 نفر آنها از کارگران شرکتهای پیمانکاری هستند. این روال در عمده صنایع و مراکز صنعتی جاری است و سمتگیری اینست که بیشتر و حتی کل کارگران را دربرگیرد.

پایه حقوق کارگران پیمانکاری 219 هزار تومان است در حالیکه کارگرانی که مستقیما با خود کارفرما و بدون واسطه قرارداد دارند در مراکز یاد شده فوق چیزی حدود 250 هزار تومان حقوق میگیرند و در مواقعی این کارگران از برخی امتیازات بسیار ناچیز برخوردارند که از این حداقل امکانات هم برای کارگران پیمانکاری خبری نیست. علیرغم تلاش و پافشاری حکومت اسلامی و سرمایه داران برای جذب نیروی کار ارزان و خاموش در تمام عرصه های کار و تولید به روش پیمانکاری، یکی از خواستههای اساسی و سراسری و اولیه کارگران، در کنار خواست لغو قراردادهای سفید امضا، انحلال و قطع دست شرکتهای پیمانکاری تهیه نیروی کار ارزان برای مرکز تولید سر مایه داریست.*

مجمع عمومی کارگری

ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر کارگران است.

کارگران سنت مجمع عمومی را تقویت کنید!

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

جا ادعای پوچ تقدس خانواده اسلامی بار دیگر رنگ می بازد. اولاً برای تن فروشی فتوای مذهبی صادر می کنند، ثانیاً کودکان بی خبر از مذهب و قانون و خانواده را روانه آینده ای تاریک و شوم می کنند. تحقیقات نشان می دهد بخش اعظمی از این کودکان جذب باندهای تکدی گری، فحشا و مواد مخدر می شوند. کل بند بند این قانون ارتجاعی در حکم آرایش و منزه جلوه دادن قوانین ارتجاعی و از سویی تلاشی ارتجاعی برای به عقب راندن روابط جنسی و عاطفی آزادانه و داوطلبانه میان بزرگسالان است که در ایران وسیعاً وجود دارد و دود از کله آیت الله ها بلند کرده است.

بر اساس قوانین فعلی اگر پدر و مادری بعد از طلاق، فرزند را به طرفی که حضانت وی را به عهده دارد مسترد نکنند، دادگاه برای وی حبس تعیین می کرد تا کودک را تحویل بدهد و این حکم نوعی فشار بود که بیشتر زنان می توانستند از آن بهره ببرند. هرچند در عمل مسئله وارونه بود. اما اکنون در این لایحه مجازات حبس حذف شده و به جریمه نقدی تبدیل شده است. ماده 50 این لایحه میگوید: "هرگاه مردی با دختری که به سن قانونی ازدواج نرسیده است، برخلاف مقررات ماده (1041) قانون مدنی ازدواج نماید، به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد. چنانچه در اثر ازدواج برخلاف مقررات فوق، مواقعی منتهی به نقص عضو یا مرض دائم زن گردد، زوج علاوه بر پرداخت دیه، به پنج تا ده سال حبس محکوم می شود." با توجه به اینکه سن شرعی ازدواج برای دختران 9 سال و چند ماه است و سن قانونی 15 سال، می توان نتیجه گرفت که در این قانون از کودکان دختری صحبت می شود که حتی دادگاه نیز برای آنها گواهی رشد صادر نکرده است و به نام ازدواج مورد آزار جنسی شدیدی قرار گرفته اند که در اثر آن دچار نقص عضو دائم یا فوت کرده اند. آیا برای چنین جنایتی مجازات نقدی کافی است؟ آیا این "فوت" در



اعلان جنگ به مرد، یعنی عدم سازش. در چنین شرایطی زن عملاً از طرف مرد به حاشیه رانده شده و آنقدر تحت فشار روحی قرار می گیرد که به قول معروف مهر را حلال و جان را آزاد می کند. دوماً زن اول اگر بخواهد طلاق بگیرد، بعد از گذشتن از هفت خوان رستم در دادگاه با بذل مبلغی (حتا اگر حق طلاق هم داشته باشد) می تواند طلاق بگیرد.

در ماده 25 این لایحه آمده است وزارت اقتصاد و دارایی موظف است سالانه مبلغی را به عنوان مهریه متعارف اعلام کند و از مهریه های بالاتر از حد معمول در هنگام ثبت ازدواج، به صورت تصاعدی مالیات وصول نماید. جدا از تمام ماهیت عقب مانده و ارتجاعی قوانینی چون مهریه و شیربها که عملاً به معنی خرید و فروش زن به مثابه کالایی در بازار است، و با توجه به مدرنیسم و معیارهای مدرن امروز مردم در ایران در برخورد به این مساله، این بند از قانون به مهریه صورت رسمی میبخشد و در حقیقت در تن این قوانین پوسیده جان تازه ای میدمد. این مالیات در حقیقت همان باج سبیلی است که آخوند و خان و مفتخورهای دیگر در جامعه فئودالی از مردم می گرفتند.

ثبت نکردن ازدواج ها در قانون فعلی جرم است و مجازاتی تا یک سال حبس تعزیری دارد. ولی در این لایحه مجازات حبس برداشته شده و تنها دو میلیون تا ده میلیون تومان جریمه نقدی در نظر گرفته شده است. حال این

قانون حمایت از خانواده:

زندانی تاریک تر برای زنان!

علی طاهری

دادگاه تسلیم کند و دلایل ازدواج دوم خود را قید کند که یک نسخه از تقاضانامه، ضمن تعیین وقت رسیدگی در دادگاه به همسر اول ابلاغ میشود. دادگاه باید از زن اول تحقیق می کرد و توانایی مالی مرد را می سنجید و این حق را برای همسر اول باقی می گذاشت که از دادگاه تقاضای طلاق کند. مجازات تعیین شده برای مردی که بدون اجازه همسر اولش، ازدواج مجدد کند، همچنان برقرار بود و همین مجازات برای عاقد و سردفتر ازدواج و زن جدید نیز در نظر گرفته می شد در صورتی که از ازدواج سابق مرد آگاه باشند. در سال 1354 این قوانین با اصلاحاتی مانند حق مساوی برای طلاق، حق حضانت به تشخیص دادگاه به تصویب رسید.

حال نگاه کوتاهی به برخی از موارد این قانون جدید لایحه حمایت از خانواده می کنیم. بر اساس ماده 22 لایحه پیشنهادی، ثبت ازدواج موقت (صیغه) کماکان الزامی نیست و تابع آیین نامه خواهد بود که موکول به تصویب وزارت دادگستری در آینده ای نامعلوم است. شرایط زنان صیغه ای و فرزندان حاصل از این ازدواج ها و مشکلات فراوان آنها به تنهایی کافی است که نشان دهد این ماده به چه اندازه مشکل آفرین خواهد بود و چه تبعات سنگینی به خصوص برای کودکان حاصل از این ازدواج ها ایجاد خواهد کرد.

در ماده 23 و تبصره آن آمده است: "اختیار همسر دائم بعدی فقط منوط به اجازه دادگاه پس از احراز توانایی مالی مرد و تعهد اجرای عدالت بین همسران می باشد. در صورت تعدد ازدواج چنان چه مهریه حال باشد و همسر اول آن را مطالبه نماید، اجازه ثبت ازدواج مجدد منوط به پرداخت مهریه زن اول است." اولاً در فرهنگ سنتی و متحجر ایرانی، وقتی زنی مهریه اش را از مرد مطالبه می کند یعنی

رژیم اسلامی در ایران اخیراً لایحه حمایت خانواده قوه قضاییه را در شش فصل و 53 ماده برای تصویب به مجلس ارائه داد. هر چند ماده 23 این قانون بیشترین بحث ها را برانگیخت، اما سایر موارد نیز دستکمی از این ماده ندارند و تمام مینیم حقوق صوری زنان را یکباره چال می کند. اولین قانون مربوط به خانواده در سال 1307 در زمان رضا شاه تدوین شد. در سال 1314 قانون ازدواج و در سال 1346 قانون حمایت خانواده نیز نوشته شد. در قانون حمایت خانواده مصوب این سال آمده بود که اگر مردی بخواهد با داشتن زن، همسر دیگری اختیار کند باید حتماً از دادگاه اجازه بگیرد و دادگاه در صورت احراز صلاحیت مرد برای اجرای عدالت، اجازه ازدواج مجدد را می دهد. در ماده 14 این قانون آمده بود که اگر مردی بدون اجازه همسر خود مبادرت به ازدواج دوم کند به مجازات 6 ماه تا 2 سال حبس تعزیری محکوم خواهد شد.

قانون حمایت خانواده در سال 53 بازنگری شد و این بار شرایط سخت تری برای ازدواج مجدد مقرر کرد. طبق ماده 16 مرد تنها در صورت احراز شرایطی می توانست با وجود داشتن زن، همسر دوم اختیار کند. مهم ترین این شرایط رضایت همسر اول به ازدواج مجدد مرد بود. عدم قدرت همسر اول به ایفای وظایف زناشویی، عدم تمکین زن اول از شوهر، ابتلای زن به جنون و امراض صعب العلاج، محکومیت زن، ابتلای زن به هرگونه اعتیاد، ترک زندگی خانوادگی از طرف زن، عقیم بودن زن و غایب یا مفقودالثر شدن زن از دیگر شروط بود. بر اساس ماده 17 قانون حمایت خانواده مصوب، 53 مرد متقاضی ازدواج دوم باید تقاضانامه ای در دو نسخه به

قانون حمایت از خانواده:

زندانی تاریک تر برای زنان ...

شهلا نوری

زن کشی ادامه دارد!



داری است و بویژه در کشورهایمانند ایران به تداوم آن خدمت میکند.

اما در کنار این جنایات بربرمنشانه و تاخت و تاز عقب ماندگی و مردسالاری، که حکومت اسلامی آن را تشدید میکند و مبلغ آنست، جبهه انسانیت و برابری طلبی نیز تلاش میکند این ماشین زن کشی را متوقف کند. مردمی که میروند و پیکر فرشته نجاتی را تحویل میگیرند تا او را در آخرین وداع همراهی کنند، مردمی که علیه قتل عمد و قتل ناموسی و اعدام و مردسالاری هستند، مردمی که میدانند ریشه این جنایات کجاست، اینها صدای فرشته ها و شهین ها هستند. صداهائی که میگویند بس است، زن کشی را متوقف کنید!

تردیدی نیست که قاتل باید محاکمه و مجازات شود. اما کسانی که قرار است پدر عقب مانده و قاتل فرشته را محاکمه کنند که خودشان پرچمدار قتل عمد و زن کشی و ترویج عقاید خشن ضد زن هستند. ویروس در محیط مناسب رشد میکند. مردسالاری و تبعیض و ستم به زن تا تجاوز و قتل زنان، تنها در شرایطی و در جامعه ای امکان رشد دارد که قوانین و فرهنگ و اخلاقیات حاکم حامی آنهاست. و رژیم اسلامی تجسم زن کشی و مشوق زن کشی است. از جمهوری اسلامی انتظار

فرشته نجاتی دختر 18 ساله ای بود که قبل از رسیدن به سن نوجوانی پروسه زن شدن را طی کرده بود! او تنها شاهد قربانی شدن خواهر و مادرش نبود بلکه خود نیز همین مسیر تلخ و تراژیک را طی میکرد. فرشته نجاتی زیر ضربات بیرحم چاقوی پدر به قتل رسید. ذهنیت گندیده مردسالار و متعصب که با هر ابهام و سو زنی تحریک میشود و چاقو بدست میگیرد، باتلاقی بود که فرشته را در کام خود کشید.

در گزارشات منتشر شده پیرامون این جنایت گفته شده: فرشته نوجوان، در تلاشی سهمگین بین مرگ و زندگی و با وجود اصابت ضربه های چاقو توسط پدرش از زیر دست او فرار میکند اما در اثر خونریزی فراوان میمیرد! خبر مرگ فرشته نجاتی روز جمعه 25 مرداد 87 در شهر مریوان میپیچد! درست یک ماه قبل همین روز بود که خبر قتل شهین نصراللهی توسط برادرش منتشر شد. نام شهین و فرشته نیز در لیست طولانی ای از قربانیان قتل ناموسی قرار گرفت. قتلتهائی که بخشی از زن کشی در جوامع امروز است. زن کشی ای که؛ اگرچه از طویله اسلام و مذهب و سنت و مردسالاری میخورد، اما محصول نظام سرمایه

حقیقت نوعی قتل عمد کودکان نیست؟ برای موردی که در ماده 50 به آن اشاره شده و یکی از طرفین مرد بالغی است و طرف دیگر دختر بچه ای که کمتر از 15 سال دارد، چنین قانونی مجوز ادامه چنین جرم هایی در جامعه است.

این لایحه که با تکریم و تعریف ضمنی نمایندگان ارتجاع مذهبی روبرو شد، برای حل کدام مشکل خانواده تدوین می شود؟ فقر زدایی از خانواده، اعتیاد، کودک آزاری، فرار دختران و پسران از خانه؟ یا تشدید همه آنها و به محاق کشیدن قانونی حقوق و آزادی زنان؟ نظمان آپارتاید جنسی که غلیظ ترین فرهنگ مردسالاری قرون وسطایی را ترویج میدهد، و تمام عمرش علیه موجودیت و حقوق زنان بوده است، اینک در وحشت جنبش آزادی زن در جامعه و دادن تسهیلات به پولدارهائی که میتوانند قانونا حرمسرا راه بیاندازند، لایحه جدید "حمایت از خانواده" را بیرون داده است. در شرایطی که با کار کردن زن و مرد با هم، یک خانواده دو سه نفره به سختی اداره می شود، چگونه یک مرد از طبقات متوسط و حقوق بگیر میتواند زن دیگر و به تبع آن خانواده دیگری را از نظر مالی تامین کند؟ لایحه جدید حمایت از خانواده و مخصوصا ماده 23 (تعد زوجات) قبلا هم وجود داشته و تنها شکل فرمال آن عوض شده است. افسار زحمتکش و کم درآمد که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و به علت بیکاری و فقر با خطر از هم پاشیدگی زندگی شان روبرویند، یا خیل وسیع جوانان که به همین دلایل قادر به ازدواج نیستند. پس میماند مردان طبقات مرفه. طبقات مرفهی که تاریخا از آبرو و قداست خانواده سخن گفتند و در عمل مشغول سازماندهی قانونی و غیرقانونی فحشا بودند. اسلام در ایران همان کار را میکند اما به زبان خودش.

به کلامی دیگر چند همسری یعنی افزایش درگیری های خانوادگی. تصویب ماده 23 یعنی بحران طلاق و به دنبال آن کودکان و زنان خیابانی و گسترش فحشا. *

عدالت داشتن توهم است. عدالت را باید همان ۲۰۰۰ انسانی که علیه قتل عمد و قتل ناموسی و این تراژدی داد میزنند و میخواهند جامعه را از این جنایات مصون کنند اجرا میکنند. جنبشی که خواهان تغییر قوانین به نفع زنان و برابری کامل و بیقید و شرط زن و مرد است. و بالاخره اینکه منشا این جنایات صرفا "فرهنگی" نیست و از روحيات مردسالار و عقب ماندگی صرف نتیجه نمیشود. بلکه مردسالاری و عقب ماندگی و خشونت مستمر علیه زن، جزو لازمه جامعه ای است که خود را بر نابرابری و تبعیض و فقر و فلاکت اکثریتی بنا نهاده و قوانین و فرهنگ و اخلاقیات و سنت و همه چیزش نیز وسیله تداوم همین وضعیت است.

زنان و مردان آزادیخواه باید دوش بدوش هم علیه تمام اشکال خرافه و عقب ماندگی و زن ستیزی به میدان بیایند. قوانین باید به نفع زنان تغییر کند. هر نوع تعرض به زن و کودک باید قانونا جرم محسوب شود و دولت تضمین کننده اجرای قانون و امنیت زنان باشد. برای هر ذره بهبود قوانین به نفع زنان باید تلاش کرد. اما تردیدی نیست که هر درجه پیشروی جدی در این مسیر، در گرو به زیر کشیدن نظام آپارتاید جنسی اسلامی و ضد زن است. *

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری کمک مالی کنید!

فقط دو گام به راست!

در نقد سیاستهای "حزب کمونیست کارگری"

علی جوادی



برای تبدیل کمونیسم کارگری به نیرویی "سازمانده و رهبر" به یک "ناسزا" و "استهزا" در صفوف رهبری این حزب تبدیل شده است. و زمانیکه می‌خواهند خط کمونیسم کارگری سنت منصور حکمت را نقد کنند، از این کلمات کلیدی استفاده می‌کنند. منصور حکمت در آن بحث می‌گوید: "به نظر من گرایش‌های اجتماعی از حزب قطعاً استفاده می‌کنند و بر روی حزب فشار می‌گذارند." این اشاره ای حاشیه ای و گذرا و یا اشاره به تلاشی محکوم به شکست نبود. به یک دینامیسم اجتماعی، به تاثیر گرایش‌ها و جنبش‌های اجتماعی راست در جامعه بر حزب کمونیست کارگری اشاره می‌کرد. صریح و روشن از تاثیر و تلاش نیروهای راست و ناسیونالیست و سلطنت طلب بر تحولات این حزب صحبت می‌کند. حتی از این صحبت می‌کند که "بخشی شان می آیند در حزب" عضو میشوند. چهار چوب بحث از این قرار بود:

"ببینید الان سلطنت طلبها تریبون باز کرده اند که حزب کمونیست کارگری حرف بزند، الان سعی می‌کنند اختلافات با ما را به نظر خودشان کمرنگ به نظر بیاورند. پیش خودشان فکر می‌کنند که حزب کمونیست کارگری مدرن است. اینها اسلامیه را عقب می‌رانند، ما با آمریکا می‌رویم، می‌گیریم. در میان ما سعی می‌کنند از جنبه خلع ید، سلب مالکیت، مالکیت اشتراکی، و لغو کار مزدی صرف نظر کنند و بگویند اینها جنبش مدرنی هستند و در ما نیروئی برای تضعیف جمهوری اسلامی ببینند. ما هر کاری بکنیم این نوع نیروها تصویر و روایت خودشان را از ما ارائه می‌دهند و به خودشان می‌گویند نه اینها قصد خلع مالکیت ندارند، مطمئن باشید! خودش هم همین

پیش بینی آینده علی العموم کار دشواری است. پیش بینی تحولات سیاسی کاری بس دشوارتر است. اما پرداختن به موقعیت کنونی حزب کمونیست کارگری مترادف با نگاه کردن به درون شیشه بلوری برای پیش بینی آینده است. واقعیات کنونی حزب کمونیست کارگری به اندازه کافی گویا است. پرداختن به راهی است که حزب کمونیست کارگری با لیدرشپ حمید تقوایی در چند سال اخیر طی کرده است. راهی که پیموده شده است را میتوان "بازگشت به گذشته" پیش از کمونیسم کارگری، تقویت و تحکیم سنت ها و سیاست چپ سنتی و کلا گرایشی به راست، نام گذاشت. اما قبل از پرداختن به زمینه ها و پروسه هایی که گواه این چرخش به راست حزب کمونیست کارگری است، شاید اشاره ای به "هشدار" منصور حکمت در این زمینه بدون ربط و خارج از موضوع نباشد.

منصور حکمت در ادامه نقد بحث حمید تقوایی در سمینار حاشیه کنگره سوم حزب کمونیست کارگری، بحثی که در ادبیات کمونیسم کارگری به "سلبی - اثباتی" معروف شده است، اشاره معینی در این زمینه دارد. این بحث در مورد "شم رهبری سیاسی" کمونیسم کارگری در دوره انقلابی و تلاشی برای کسب هژمونی در جنبشی است که هدفش سرنگونی رژیم سیاسی حاکم بر جامعه است. جوهر این بحث این است که رهبری انقلاب بحثی بر سر رهبری حرکت سلبی در جامعه است. منصور حکمت در حاشیه این بحث در مورد حرکت نیروهای راست در قبال کمونیسم کارگری اشاره گویایی دارد. به حزب "هشدار" میدهد. می‌کوشد حزب را از مخاطرات معینی برحذر بدارد. همانگونه که در پلنوم ۱۴ حزب تاکیدات بسیار روشنی در زمینه تلاش برای تبدیل حزب کمونیست کارگری به "حزبی سازمانده و رهبر" از "حزب مبلغ و مروج" داشت. اما متأسفانه اکنون تلاش

واکسنی هیچ حزب کمونیستی - کارگری و خلاف جریانی را از نفوذ آراء و گرایش‌هاست راست مصون نداشته است. نتیجتاً موقعیت کنونی حزب کمونیست کارگری و پیش بینی تحولات آتی این حزب را باید در پرتو چنین تغییر و تحولاتی جستجو کرد. بطور مثال اگر خط دوم خردادی رضا مقدم و بهمن شفیق و کلا "مستعفیون ۹۹" بر حزب کمونیست کارگری در آن دوره غالب میشد ما اکنون با حزب کاملاً متفاوتی روبرو بودیم. حزبی از جنس جریان ایرج آترین - رضا مقدم. جریانی که حتی رسماً از اقدام پلیسی علنی کردن هویت سیاسی - تشکیلاتی افراد علنی و زیر ضرب پلیس رسماً دفاع میکند و آن را جزو افتخارات خود بحساب می آورد. آن مصاف واقعی بود. توطئه نبود. یک شبه هم کسی "رویزیونیست" نشده بود. کسی هم تحت هیچ شرایط غیر انسانی "ناچار" به تغییر عقاید و باورهای خود و تغییر ریل نشده بود. انتخابی آزادانه بود. یک چرخش سیاسی بود. اما این انتخاب اساساً (می‌گویم اساساً و نه تماماً، چرا که باید حقارت‌های فردی و سیاسی را در زمان چرخش به راست به دلایل سیاسی دوری از کمونیسم معمولاً اضافه کرد) تحت تاثیر و متاثر از رشد و تقویت گرایش ارتجاعی دوم خرداد در جامعه و انعکاس آن در صفوف این طیف جستجو کرد. کمونیسم کارگری به رهبری منصور حکمت در آن مصاف پیروز شد. اما در مصاف‌های بعدی، در دوران پس از مرگ منصور حکمت، در دوران دیگری خط کمونیستی کارگری منصور حکمت تماماً نمایندگی نشد. و دیدیم که چگونه گرایش‌هایی که از يك طرف به راست میکشیدند و گرایش‌هایی که اساساً در دوران پیشا کمونیسم کارگری منجمد شده بودند و می‌خواستند حزب را به آن دوران بازگردانند، فرصت پیدا کردند که خط شکست خورده خود را بر حزب کمونیست کارگری حاکم کنند و سرنوشت آتی این حزب را رقم بزنند.

بر سر حزب کمونیست کارگری در دوران اخیر چه آمده است؟ چگونه و طی چه پروسه ای حزب جنبش لغو کارمزدی و برقراری جامعه ای آزاد، برابر و انسانی به حزبی برای "اکس مسلم" و حزب "نماینده جنبش سرنگونی" تبدیل شده است؟ چگونه است که سوسیالیسم و تلاش برای استقرار فوری سوسیالیسم و سازماندهی انقلاب کارگری هر روز بیشتر از گذشته در پروژه های این حزب غائب و به امری تبلیغاتی و حاشیه ای تبدیل میشوند؟ چگونه است که گسترش فقر و فلاکت را باعث گسترش اعتراض مردم و زمینه ای برای قدرتگیری خود میدانند؟ چرا این حزب در جنگ دو قطب تروریسم بین المللی زمینه و فرصتهای مثبت "کشف" میکند؟ چگونه است که حزبی که پرچمدار مبارزه برای متحد کردن و تامین هژمونی گرایش رادیکال - سوسیالیست در صفوف اعتراضی طبقه کارگر بود اکنون به حزبی با خط مشی ای سکتاریستی و درتقابل با جنبش کمونیسم کارگری تبدیل شده است؟ چرا این حزب از منصور اسانلو، نماینده خط سندیکالیستی - رفرمیستی در جنبش کارگری، بعنوان رهبر جنبش سرنگونی نام میبرد؟ چه اتفاقی افتاده است؟ آیا یک شبه "رویزیونیست" شده اند؟ کدام گرایش اجتماعی اکنون سرنوشت و سکان این حزب را در دست گرفته است؟ آینده این حرکت در صورت تداوم حاکمیت خط کنونی چیست؟

برای پاسخ باید به تغییر و تحول احزاب سیاسی در جنبش‌های اجتماعی و پروسه هایی که این انتقال اجتماعی و سیاسی به راست و چپ سنتی را عملی میکنند، اشاره کرد. واقعیت این است که دیوار چینی احزاب را از جامعه و گرایش‌های اجتماعی جدا نکرده است. تاکنون نیز هیچ

فقط دو گام به راست!

در نقد سیاستهای "حزب کمونیست کارگری"...

طوری نگاه میکند، اگر جمهوری اسلامی را بیاندازند، نگاه میکنند ببیند کدام نیرو را در برابر موضع خلع مالکیت در برابر ما قرار بدهند. بخشی شان می آیند در حزب. در همین پروسه بخشی از آنها حتی سعی میکنند جلوی این خواستها را در حزب سد کنند، به نظر من گرایشات اجتماعی از حزب قطعاً استفاده میکنند و بر روی حزب فشار میگذارند." (منصور حکمت، جنبشهای سلبی - اثباتی، شهرپور ۱۳۷۹)

آیا این "هشدارها" بی دلیل بود؟ آیا اشاره به روندهای حاشیه ای بودند که احتمال شکل گیری آن در حزب کمونیست کارگری یک غیر ممکن ریاضی بود؟ واقعیات بعدی نشان داد که این هشدارها نه تنها بی دلیل نبودند بلکه کاملاً موجه بودند. همانطور که رویدادهای بعدی متأسفانه گواهی بر رشد این گرایش در حزب کمونیست کارگری شدند، به طوری که میتوان گفت که این حزب هر روز تعلق کمتری به کمونیسم کارگری و تعلق بیشتری به چپ سنتی و سرنگونی طلبی راست پیدا میکند. در واقع روند تغییری که در این حزب قابل مشاهده است، پروسه بازگشت به مواضع و سنگرهای چپ سنتی و پوپولیسم و کلا حرکتی به راست است. این مجموعه حرکتی رو به گذشته است. تفاوت در این است که این گذشته "جنبش مارکسیسم انقلابی" نخواهد بود. آن پدیده اکنون در مجموع خود به پایان رسیده است. و در زمان خود بسیار پیشروتر از مواضع کنونی امروزی این حزب است^(۱) نتیجتاً سنکری که رجعت به گذشته را معنایی می بخشد، مغلمه ای از گرایشات راست و چپ سنتی در جامعه هستند.

دو محور اساسی در هشدار منصور حکمت برجسته است.

سوسیالیسم، به لغو کار مزدی، به نابودی مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری، به لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و توزیع اجتماعی، اشاره نشده است. این مطالبات را در بهترین حالت میتوان "اصلاحات" اقتصادی و یا بهتر "رفرم اقتصادی" نام نهاد. ما برای تحمیل گسترده ترین رفرم های اقتصادی بمنظور بهبود زندگی و شرایط زیست طبقه کارگر و توده های مردم زحمتکش مبارزه میکنیم. اما برای لحظه ای نباید تصور کرد که "طرح اقتصادی ما" محدود به این مطالبات اقتصادی است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای گسترده ترین و عمیق ترین اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی مبارزه میکند که سطح زندگی و حقوق مردم را تا بالاترین حد ممکن بهبود بخشد. اما قبل از هر چیز و همواره تأکید میکنیم که نه تنها تحقق امر آزادی و برابری واقعی انسانها از طریق اصلاحات ممکن نیست. بلکه حتی عمیق ترین اصلاحات هم ریشه تمام مصائب موجود در جامعه کنونی را، یعنی کار مزدی و مالکیت خصوصی و تقسیم طبقاتی، را دست نخورده باقی میگذارد.

آیا این "غیبت" تصادفی است؟ اشتباه کوچکی است؟! برای حزبی که اعلام کرده است، جنگ "فرصت ساز" است، منصور اسانلو رهبر جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم است، تحریم اقتصادی باعث جاری شدن اعتراضات مردم در جامعه است، اعتراضات قوم پرستان در آذربایجان، نطفه انقلاب است، "تصادف" ارفاق بیش از حد و غیر قابل قبول است. نه این مساله تصادفی است و نه تأثیرات آن حاشیه ای و جزئی هستند. این حزبی است که دیگر اول ماه مه و همبستگی کارگران را با دعوت از چهرهای شناخته شده ناسیونالیستی در کلن برگزار میکند. از این رو جا افتادن چنین مساله هویتی ادا تصادفی نیست. نشانی از تغییر هویت است. آیا

هیچ ناسیونالیستی هیچ زمانی، حتی برای یک لحظه هم "تصادفی" فراموش میکند که یک ناسیونالیست است. خواهان نابرابری انسانها در جامعه و مدافع نظام استثمارگر طبقاتی است؟

یک رکن نقد اساسی و حیاتی کمونیسم کارگری به انواع کمونیسم های بورژوایی در همین مساله نهفته است. اینکه که انقلاب کارگری در روسیه علیرغم در هم کوبیدن قدرت دولتی و طبقاتی حاکم و برپایی حکومت کارگری، نتوانست مناسبات تولیدی و اقتصادی سرمایه داری در روسیه را لغو کند، باید در همین مساله جستجو کرد. درک بلشویکها از نقد سرمایه داری اساساً بر محور نقد آنارشی تولید اقتصاد سرمایه داری و دولتی کردن ابزار تولید و توزیع استوار بود و نتیجتاً همان کاری را زمانیکه به قدرت رسیدند در دستور کار خود قرار دادند. پروژه ای که منجر به لغو کار مزدی و اشتراکی کردن مالکیت و نابودی پول و نظام استثمارگرانه سرمایه داری نشد. نتیجتاً اگر خط مشی رهبری کنونی این حزب را جدی بگیریم، وضعیت حال را به آینده منعکس کنیم. اجرای "طرح اقتصادی مردم" این حزب تنها منجر به انجام اصلاحاتی اقتصادی در جامعه خواهد شد و بس. اصلاحاتی که ریشه نابرابریها و خشونت موجود در جامعه سرمایه داری را دست نخورده باقی خواهد گذاشت!

مسال دوم غالب شدن هویت "اکس مسلم" بر فعالیتها و چهره این حزب است. در این زمینه قبلاً بسیار گفته شده است. اکس مسلم یک پروژه دست راستی است. بازی در زمین یک قطب تروریستی جهان معاصر در مقابله با قطب دیگر است. خواسته یا ناخواسته تلاشی برای حاشیه ای کردن و جایگزین کردن هویت کمونیستی این حزب با هویت "اکس - مسلم" است. یک نمونه گویا در این چهارچوب شرکت فعالین حزب کمونیست کارگری با پرچم "سرخ"

فقط دو گام به راست!

در نقد سیاستهای "حزب کمونیست کارگری"...

اکس مسلم در تظاهرات "گی پراید" در استکهلم است. گی پراید، راهپیمایی نیروهای همجنس گرا است. این تظاهرات خصالتی دو گانه دارد. از يك طرف تلاشی برای برجسته کردن هویت سکسی و "افخار" بخشیدن به این هویت است و از طرف تلاشی برای مقابله با ستمی و تبعیضی است که بر علیه افراد همجنس گرا در جامعه اعمال میشود. ما کمونیستهای کارگری بر علیه هر گونه و هر ذره ای از ستم بر آحاد جامعه بر حسب جنسیت و یا تمایلات سکسی و یا هر تعلق ملی و یا مذهبی و نژادی افراد هستیم. اما در عین حال ذره ای تخفیف به هویتهای جنسی و قومی و سکسی نمیدهیم. ما انسانیت هویت ماست. ما در عین حال که بر علیه هر گونه ستمی و از جمله ستم سکسی بر افراد در جامعه مبارزه میکنیم در عین حال منتقد جدی این هویتهای کاذب هستیم. نه هویت سکسی، نه هویت جنسی، و نه هیچ هویت دیگری به غیر از هویت انسانی برای ما "مقدس" نیست. اما مساله شرکت و حضور در این تجمع گوشه ای از مساله است. مساله دیگر حضور فعالین حزب کمونیست کارگری با پرچم "اکس مسلم" در این راهپیمایی است. "اکس مسلم با پرچم سرخ"، جایگزین پرچم های سرخ کمونیسم کارگری شده است. و یک سؤال واقعی این است که آیا باید منتقد و متاسف بود یا باید خوشحال بود و راضی که حداقل با پرچم کمونیسم کارگری در این تجمعات شرکت نکرده اند؟ کدامیک؟! خود بنظر معمایی شیرین است! اما این بار از قرار باید هویت "اکس - مسلم" برجسته میشد. گویا هر تجمعی فرصتی برای اعلام این هویت "جدید" حزب کمونیست کارگری به جامعه و خاطر نشان کردن آن است. کار به جایی رسیده است که در برخی از ادبیات این فعالین این حزب ما شاهد شعار "اکس مسلم های جهان متحد شوید"

هستیم؟! این همان خطی در حزب کمونیست کارگری است که اگر جلوی آن گرفته نمیشد، از جدال دستگاه مسیحیت و پاپ بندیکت در آلمان در مقابله با دستگاه خونین اسلام حمایت میکرد. مارکس در مانیفست کمونیست میگوید که کمونیستها شرم دارند عقاید خود را پنهان کنند. باید اضافه کرد، کمونیستها ده برابر بیشتر شرم دارند هویت خود را پنهان کنند!

"اکس - مسلم" از قرار طرحی برای اجتماعی شدن این حزب بود. طرحی به منظور قرار دادن حزب کمونیست کارگری در بستر اصلی جامعه. برای خط مشی حاکم در این حزب این طرح محوری و اساسی بود. قرار بود که نقاط ضعف اساسی خود در زمینه سازماندهی در جامعه را با قدرت جنجال و هیاهوی تبلیغاتی جبران کنند. تا حدودی هم این کار را کردند. اما در عین حال خط سیاهی هم بر چهره کمونیستی خود کشیدند. این پروژه دست راستی همانطور که قابل پیش بینی بود نه تنها ضعف پایه ای این حزب را نپوشاند بلکه عملاً چرخش به راست و حرکت به عقب را در این حزب تسریع کرد. اکنون شیخ "اکس کمونیسم" بر بالای سر این حزب قرار گرفته است. وضعیت این حزب در مقایسه با گذشته تاسف آور و برای ما کسانی که در کنار منصور حکمت و پس از آن در این حزب برای مدتها مبارزه کردیم این وضعیت درد آورتر است. لایه کمونیستی و مارکسیستی این حزب بخشا تحت تاثیر این خط فلج و ناکار شده است. رسماً و علناً تاریخ کمونیسم کارگری را به نفع منافع حقیر وارونه میکنند تا خود را سرپا نگهدارند. هر گونه نقد و انتقادی را با انواع برجسب و ناسزای "توده ایستی" پاسخ میگویند. در عین حال با هیاهوهای تبلیغاتی تلاش میکنند، چهره زرد خود را بپوشانند.

اما این چرخشها چگونه صورت گرفتند؟ چگونه حزبی که منصور

حکمت پایه گذاشت تبدیل به حزبی شده است که کمتر شباهتی با گذشته این حزب و سنتهای کمونیستی منصور حکمت دارد؟ علت و مینای این تغییر و تحولات را نباید در نیت و توطنه و اهداف شوم فردی و یا جمعی جستجو کرد. ویژگی های فردی در عین حال جایگاهی فردی و محدودی دارند. مساله سیاسی و اساساً ناشی از تقابل گرایشات اجتماعی و تاثیر گرایشات اجتماعی است. وجود گرایشات اجتماعی یا شکل گیری گرایشات اجتماعی متفاوت در حزب کمونیستی کارگری مساله ای غیر ممکن نیست. در واقع غیاب آنها باید موجب تعجب باشد تا حضور و فعالیتشان. برای ما این پروسه های سیاسی، تقابل آراء مختلف اجتماعی، قبل از هر چیز بازتاب تقابل جنبشهای اجتماعی و گرایشات متفاوت سیاسی هستند. این گرایشات مقدم بر فورمولبندیها و خط مشی ها و احزاب در جامعه وجود دارند. خط مشی ها و سیاستهای احزاب در هر دوره محصول کشمکش چنین گرایشاتی هستند. واقعیت این است که پس از مرگ منصور حکمت ما شاهد عروج و بیان صریح خط مشی هستیم که در زمان منصور حکمت بارها مورد نقد قرار گرفته بود و حاشیه ای شده بود. این خط مشی با شکل گیری دوم خرداد و عروج جنبش سرنگونی طلبی در حزب کمونیست کارگری شروع به عرض اندام کرد. دوره چندین ساله خاموشی این جریان با تحرک جنبش سرنگونی عملاً در حزب پایان گرفت. چهره های اصلی این جریان که در حاشیه حوادث لب زده بودند، در شرایط جدید با زبان و خط خود شروع به حرف زدن کردند. بی جهت نیست که امروز این حزب رسماً اعلام میکند که "حزب جنبش سرنگونی" است. به زبان دیگر، حزب جنبش و سنت کمونیسم کارگری نیست. این خط در تحولات سیاسی بعدی توانست رهبری حزب را در تقابل با گرایشات دیگر در دست بگیرد

و سرنوشت حزب کمونیست کارگری را اینگونه رقم بزند که اکنون شاهد نتایج مخرب آن هستیم.

یک بحث جدی در ارزیابی از حزب کمونیست کارگری مساله جایگاه و تعلق اجتماعی و جنبشی این حزب است. آیا این حزب کاملاً به سنت کمونیسم کارگری تعلق دارد؟ روند بازگشت به گذشته و سنگرهای چپ سنتی و راست و دوری از کمونیسم منصور حکمت چه سبیری را در این حزب طی میکند؟ در کجای این پروسه قرار دارند؟ آیا نباید تلاش کرد که این حزب نام خود را به حزب متناسب با جوهر فعالیتهای کنونی و خط مشی حاکم بر خود تغییر دهد. حزب رادیکال جنبش سرنگونی، شاید نام مناسب تری باشد. آیا میتوان امیدی به تحرک یک نیروی کمونیستی کارگری در مقابله با خط پوپولیستی و راست حاکم بر رهبری این حزب داشت؟ آینده را شاید نشود به روشنی پیش بینی کرد. اما واقعیاتی مسجل و روشن اند. خط رسمی این حزب ربطی به سنت کمونیسم منصور حکمت ندارد. هر چه بیشتر نیز دارد خود را از سایه سنگین این کمونیسم و سنتهایش و منصور حکمت خلاص میکنند. "عبور از منصور حکمت" پروژه پایانی این تحول است. به این سئوالات و مسائل باید در مطالب دیگری پرداخت کرد.

(۱) - یک تلاش ساده انگارانه در صفوف رهبری حزب کمونیست کارگری این است که نشان دهند، جنبش مارکسیسم انقلابی به لحاظ اجتماعی و جنبشی همان کمونیسم کارگری است. و یا اینکه "تکامل" مارکسیسم انقلابی، و نه نقد و تغییر ریل اجتماعی و انتقال از جنبش چپ رادیکال به کمونیسم کارگری، عامل شکل دادن به کمونیسم کارگری شده است. اشاره فاتح بهرامی در مقاله "حزب و سازماندهی" که میگوید سنگ بنای حزب کمونیست کارگری با جزوه "انقلاب ایران و خطوط عمده" توسط منصور حکمت و حمید تقوایی

اخباری از نساجی کردستان

مدیریت کارخانه نساجی کردستان به ۲۰ نفر از کارگران که تقاضای بازخرید کردند اعلام کرده است که پرونده های بازخرید آنها بررسی و چک آنها آماده شده است و روز ۲ شهریور ماه به آنها داده میشود. ۲ شهریور روزی است که کارگران نساجی در آخرین طومار اعتراضی که در اداره کار تنظیم کردند به مدیریت و دولت اولتیماتوم دادند که این تاریخ فرصت میدهند تا به خواست کارگران مبنی بر پرداخت حقوقهای معوقه و ادامه کاری کارخانه رسیدگی شود. مدیریت نساجی آگاهانه این سیاست را پیش میبرد که در صفوف کارگران تفرقه ایجاد کند. او همچنین اعلام کرده است هر کسی روز ۲ شهریور بخواد باز خرید شود ما سریع سنوات کاری را به وی بصورت نقدی پرداخت خواهیم کرد. لازم به ذکر است که کارفرما نساجی کردستان دو ماه است که لیست بیمه کارگران را برای تامین اجتماعی نفرستاده است.

جلیل ساز یکی از سهامداران نساجی کردستان است. او رسماً کارخانه را منحل و تعطیل اعلام کرده است. این خبر هنوز بطور رسمی و کتبی منتشر نشده اما در میان کارگران پخش شده است. کارگران با پخش این خبر و تلاشهای بیوقفه کارفرما و مدیریت و دولت برای ایجاد شکاف در صف آنها جلسات متعددی داشتند. از جمله جلسه حضوری با نماینده مجلس رژیم شعبانی و کرامی داشتند. در این نشست طی نامه ای رسماً و برای چندمین بار خواستهای خود را اعلام کردند. متن این نامه برای رحیمی معاون حقوقی احمدی نژاد رونوشت و فاکس شده است.

کارگران برای رسیدن به خواستهای خود تمامی مراحل قانونی را طی کردند و به هر دری زدند. کارگران روز ۲ شهریور را بعنوان آخرین مهلت به دولت و کارفرما و ادارات زیربط اعلام کردند. کارگران اعلام کردند که اگر جواب سربالا بگیریم بدون تردید به اعتراضات خود در اشکال دیگر ادامه خواهیم داد. ادامه زندگی ما و خانواده ما در گرو حفظ این کارخانه است. کارگران نساجی کردستان از حمایت کارگران سایر مراکز کارگری شهر سنجند برخوردار هستند. از آنجا که سایر مراکز نساجر هم موقعیت مشابهی دارند، هر لحظه خطر تعطیلی این مراکز کارگران را تهدید میکند.*

در نقد سیاستهای "حزب کمونیست کارگری" ...

گذشته شد، یک تحریف آشکار تاریخ جنبش و حزب کمونیست کارگری و تلاشهای منصور حکمت است. نباید اجازه داد تا این جعلیات جایی در صفوف کمونیسم کارگری داشته باشد. ذکر این مطلب که "جریان مارکسیسم انقلابی در تقابل با تمام روایات خرده بورژوازی و بورژوازی از مارکسیسم، مدافع ارتدوکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نیز نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه در ارتباط ویژه ای با آن قرار داشت. اولویتها و مشغله های این جریان نیز همچنان کمابیش در چهار چوب غیر کارگری محدود بود." اکنون در این حزب در زمره ممنوعات سیاسی است. (منصور حکمت، حزب کمونیست، کومه له و کمونیسم کارگری، اوت ۱۹۹۰) بی دلیل نیست که رساله پایه ای "تفاوتهای ما" جایی در آموزش سیاسی این جریان ندارد.

نوب آهن اصفهان؛

دو کارگر و یک مهندس در محل کار به قتل رسیدید

"کارشناسان" تقصیر و مسئولیت را روی دوش کارگران مصدوم شده و به قتل رسیده میگذارند. محیط کار در ایران قتلگاهی است که هر روز از کارگران قربانی میگیرد.

بدون تردید مسئول قتل این سه کارگر و کارمند نوب آهن کسی جز پیمانکاران و سرمایه دارانی نیست که شرایط بشدت خطرناکی را در محیط کار ایجاد کرده اند. کارگران نوب آهن ضروری است کمیسیون مستقلی برای بررسی قتل همکارانشان تشکیل دهند و موضوع را دقیقاً بررسی کنند. روشن شدن مسئولیت کارفرما در این زمینه روی دو جنبه اساسی تاکید میکند؛ اول، تامین غرامت و هزینه خانواده قربانیان این رویداد هولناک توسط کارفرما. دوم، خواست بهبود و استاندارد کردن ایمنی محیط کار.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری جان باختن این سه نفر را به خانواده و بستگان و همکاران آنها صمیمانه تسلیت میگوید. حزب، کارگران شرکتهای تابعه نوب آهن را به تشکیل مجمع عمومی و اعتراض علیه قتل همکارانشان دعوت میکند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۸ مردادماه ۱۳۸۷ - ۱۸ اوت ۲۰۰۸

معنی واقعی لایحه جدید خانواده اسلامی!



بنا به خبر دریاقتی، چهارشنبه ۲۳ مرداد ماه در نوب آهن اصفهان، دو کارگر که برای انجام کار با جرثقیل بالا میرفتند، به دلیل ول شدن سبد چرثقیل و سقوط آن، درجا کارگران در میان تلی از آهن له و به قتل رسیدند! اسم یکی از این کارگران شهرام زکی است.

همینطور پنجشنبه ۲۴ مرداد ماه یک مهندس بخش نوب آهن بنام سعید فتحی که برای بازرسی سوار اسکافل بود، بدلیل شل بودن اسکافل و سقوط آن بیهوش و در کوما فرو رفت. بنا به خبر دیروز یکشنبه ۲۷ مرداد ماه، سعید فتحی نیز درگذشت.

همه گزارشات نشان میدهند که به موازات تشدید استثمار کارگران بویژه توسط شرکتهای پیمانی، که با پائین آمدن شدید استانداردهای ایمنی محل کار همراه است، تعداد کارگرانی که در محل کار جان خود را از دست میدهند بسرعت افزایش می یابد. اسم رمز این جنایات سریال را "حوادث کار" مینامند. اما روشن است که تامین ایمنی محیط کار معادل هزینه برای کارفرماها و کاهش سود آنهاست. سرمایه داران برای تامین سود بیشتر از جان کارگران مایه میگذارند و بدنبال هر قتل در محیط کار نیز کارفرما و ادارات دولتی مسئله را طی گزارشی توسط

ارومیه؛

حسین هنگروانی هم جان باخت!

هفته پیش در یک کارگاه صافکاری واقع در جاده انهر جنب الواج، بر اثر آتش سوزی و فقدان امکانات ایمنی، کپسول هوا منفجر میشود. آتش سوزی و انفجار کپسول هوا بلافاصله کارگری بنام فرشید هنگروانی را که هنوز در سن نوجوانی بود بطرز فجیعی به قتل میرساند. همینطور برادر بزرگ فرشید، حسین هنگروانی با هشتاد درصد سوختگی برای مداوا به شهرستان تبریز انتقال داده میشود. بنا به خبر دریافتی، با کمال تأسف حسین هنگروانی دیروز یکشنبه ۲۷ مرداد در بیمارستان تبریز جان باخت. بعدازظهر دیروز جنازه حسین را در روستای کوتالان ارومیه در کنار برادرش فرشید دفن کردند.

مسبب اصلی این جنایات و جنایات سریالی که در ایران نام "حوادث کار" را به آن داده اند، سرمایه داری و دولت مدافع آن یعنی جمهوری اسلامی است. از ایران خودرو تا شازند و ارومیه و نوب آهن و عسلویه و هر گوشه ایران، هر روز محیط کار از کارگران قربانی میگیرد. محیط کار در ایران به کشتارگاه کارگران تبدیل شده است. میزان قربانیان محیط کار در ایران کمتر از قربانیان یک جنگ سهمگین نیست. قاتلین این کارگران کسی جز طبقه حاکم و قوانین و دولت حافظ منافع آنها نیست.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری جان باختن حسین هنگروانی و فرشید هنگروانی را به خانواده و بستگان او صمیمانه تسلیت میگوید. هرچند جان و وجود انسانها را نمیتوان با هیچ غرامت مادی جایگزین کرد، با اینحال باید دولت و کارفرما را برای پرداخت غرامت و تامین زندگی خانواده فرشید و حسین هنگروانی زیر فشار گذاشت. این امری است که مردم و کارگران منطقه، که بدنبال این رویداد دلخراش شدت خشمگین هستند، باید در کنار خانواده این قربانیان برای آن تلاش کنند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۸ مردادماه ۱۳۸۷ - ۱۸ اوت ۲۰۰۸

اعتصاب کارگران شرکت صنایع مخابراتی راه دور ایران

نیروهای سرکوب اقدام به تیراندازی و گاز اشک آور به طرف کارگران کردند!

بنا به گزارش منتشر شده در سایت ایران پرس نیوز، کارگران صنایع مخابراتی راه دور ایران در شیراز ۵ ماه است که حقوقشان را دریافت نکردند. کارگران این شرکت که ۱۲۰۰ نفر هستند، بارها در مقابل استانداری استان فارس تجمع کردند اما پاسخی به آنها داده نشده است. روز سه شنبه ۲۲ مرداد، در اعتراض به این وضعیت فلاکتبار، با کمال تأسف کارگری بنام علی کیامرثی که در قسمت مونتاژ این کارخانه کار میکند، زیر فشار غیر قابل تحمل وضعیت وخیم مالی اقدام به خودکشی کرد و در قسمت منبع کارخانه خود را حلق آویز کرد. خوشبختانه همکاران علی کیامرثی توانستند او را نجات دهند و به یکی از بیمارستانهای شیراز منتقل کنند.

بدنبال این واقعه دلخراش، کارگران این کارخانه دست به اعتصاب و اعتراض زدند و خیابان روبروی کارخانه را مسدود کردند. کارگران در این اجتماع اعتراضی علیه این وضعیت و مدیران و کارفرماها و سران حکومتی شعار دادند. اعتراض کارگران با دخالت خشن نیروهای ضد شورش مواجه شد. نیروهای سرکوب مبادرت به تیراندازی و پرتاب گاز اشک آور و ضرب و شتم کارگران کردند. کارگران ناچار به باز کردن راه شدند و به اعتراض و اعتصاب خود پایان دادند.

کارگران!

جمهوری اسلامی و سرمایه داران هر روز فرزندان ما را به عناوین مختلف میکشند. از گرسنگی میکشند، از بیماری میکشند، در محل کار که عملاً به یک کشتارگاه تبدیل شده میکشند، در اعتصاب و اعتراض میکشند. ضرورتی ندارد ما هم راساً اقدام به خودکشی کنیم. هر انسان باشرافی میفهمد که گرسنگی و فقر استیصال و بی حرمتی می آورد، انسان را از زندگی سیر میکند، و کارگر نمیتواند دست خالی به منزلش بازگردد. اما خودکشی که راه حل این درد بزرگ و مشترک کارگران نیست. طبقه ما نمیتواند دسته جمعی خود را بکشد. بجای اقدام به کشتن خود سرمایه داری را هدف قرار دهید. به منشا این همه بدبختی و فلاکت حمله کنید. متحد شوید و قدرت تان را دریابید. اتحاد کارگر به تک تک کارگران نیرو و اعتماد بنفس و حق بجایی میدهد. اتحاد کارگر عملاً به توده کارگران نشان میدهد که میتوان از حرمت و کرامت و حق خود با سربلندی دفاع کرد و پیروز بیرون آمد. متحد شوید. مجمع عمومی تان را برپا کنید. کارخانه را بخوابانید و حق تان را از این سرمایه داران و دولت مرتجع ضد کارگیشان بگیرید.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۳ مردادماه ۱۳۸۷ - ۱۳ اوت ۲۰۰۸

حکم بازداشت مجدد داوود باقری در ترکیه!

وزارت کشور ترکیه، ساعاتی پس از انتشار خبر حکم آزادی داوود باقری توسط دولت و مقامات وزارت کشور ترکیه از بازداشتگاه "کرک لر آلی"، مجدداً حکم بازداشت ایشان را صادر کرد. این اقدام دولت ترکیه محکوم و غیر انسانی است. تا کنون دلیل این عمل از جانب دولت ترکیه توضیح داده نشده است.

بنا بر اخبار رسیده به دفتر دفاع از حقوق پناهندگی، عصر دیروز یکشنبه برابر با 17.08.2008، داوود باقری در محوطه بازداشتگاه "کرک لر آلی" در وضعیت جسمانی مناسب دیده شده است.

دفتر دفاع از حقوق پناهندگی، ضمن محکومیت شدید و پی گیری بازداشت مجدد داوود باقری، از سازمانها و شخصیتهای مدافع حقوق بشر خواستار دخالت سریع و اعتراض به لغو بی دلیل و غیر انسانی حکم آزادی داوود باقری، میباشد. اخبار بیشتر در این خصوص توسط اطلاعیه های بعدی منتشر خواهد شد.

www.save-davoodbagheri.blogfa.com

دفتر دفاع از حقوق پناهندگی

18.08.2008

گزارشی از بیمارستان "امام علی" اندیشک

"زیاد حرف بزنید اخراجتان میکنیم، بیکار که زیاد است!"

است که با دسته بندی پرستاران تلاش دارند جلوی اعتراض آنها را بگیرند. بیش از ۲۰۰۰ پرستار بیمارستانهای کرمانشاه نیز با همین معضلات مواجه هستند. همه جا از حقوق و مرخصی و مزایا و کارانه پرستار دزدی میشود.

پرستاران باید متحد شوند و خواست نظارت نمایندگان منتخب شان را بر تقسیم عادلانه "کارانه" که در واقع بخشی از دستمزدشان است مطرح کنند. نباید قبول کرد که همه مناسبات بیمارستانها را آنها تعیین کنند و پرستار و پرسنل هیچ حق و نظارتی نداشته باشد. همینطور افزایش حقوقها متناسب با گرانی و بالا رفتن قیمتها، پرداخت سر وقت و یکجای دستمزد، بیمه درمانی و چکاب مرتب که بتواند پاسخگوی خطرات ناشی از محیط آلوده بیمارستانها برای پرستاران باشد، از جمله خواستههایی است که همواره پرستاران داشته اند و باید با جدیت بیشتری مطرح کرد. حزب، پرستاران را به اتحاد و طرح یکصدای خواسته هایشان دعوت میکند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۳۰ مردادماه ۱۳۸۷ - ۲۰ اوت ۲۰۰۸

استاندارد این بیمارستان خیلی پایین است و از تجهیزات پزشکی کافی برخوردار نیست. بارها و بدلیل نبود امکانات شاهد مرگ بیماران بودیم. حتی آمبولانسهای انتقال بیماران اوژانس مجهز نیستند و همیشه بیماران با خطرهای جدی جانی روبرو هستند.

اینجا ایران است! در اینجا بیمارستانهایی که قرار است جان انسانها را از خطر حتمی مرگ نجات دهند برای اکثریت عظیم مردم وجود ندارد. اما واقعیت دیگر اینست که بیمارستانها و کلینیک های مجهز برای نورچشمی ها و سرمایه داران وجود دارد.

پرستاران اندیشک!

وضعیت شما استثنا نیست، این وضعیتی است که کمابیش در همه بیمارستانهای کشور وجود دارد و به همین دلیل پرستاران همه جا بشدت ناراضی هستند. پرستاران برای فائق آمدن به این وضعیت چاره ای ندارند جز اینکه نیروی متحدشان را بمیدان بیاورند. نوع قرارداد نباید مانع اتحاد پرستاران باشد. اتفاقا این سیاست وزارت بهداشت و روسای بیمارستانها

بیمارستان خبری از مرخصی نیست. اگر زمانی هم مجبور باشید مرخصی بگیرید، حقوقی به پرستار مرخصی رفته تعلق نمیگیرد. اکثریت پرسنل بخش خدمات اجتماعی را زنان تشکیل میدهند. در بیمارستان نیز بیشتر کارکنان را زنان تشکیل میدهند. شرایط کار و زندگی ما پرستاران واقعا رنج آور و وخیم است. تبعیض و محرومیت از هر سو شامل ما پرستاران میشود. مثلا در بیمارستان طبق آنچه که تصویب شده، "کارانه" یعنی پولی که از درآمد و سود بیمارستان حاصل میشود، باید بین همه پرسنل بیمارستان تقسیم شود. البته کارانه بطور منصفانه به پرستاران عموما تعلق نمیگیرد. اما این هم به ما پرستارانی که ساعتی کار میکنیم و یا قراردادی هستیم تعلق نمیگیرد. کارانه ناچیزی آنهم با تاخیر خیلی زیادی شاید به تعداد کمی از پرستاران که رسمی هستند تعلق بگیرد.

اخیرا برای گرفتن حقوقهایمان تلاشهایی کردیم. مدیریت و مسئولین بیمارستان هم از طرفند جدید استفاده کردند. فعلا بیمارستان رئیسی ندارد. بنابراین حتی نمیدانید برای کارهای انجام گرفته و حقوقهای پرداخت نشده باید یقه کی را بگیرید! لازم به ذکر است

بنا به خبر دریافتی، اکثر پرستاران بیمارستان "امام علی" اندیشک مدت ۵ ماه است که حقوق شان را دریافت نکردند. این بیمارستان بیش از ۳۰۰ نفر پرسنل دارد. پرسنل این بیمارستان را به سه دسته تقسیم کرده اند.

پرستاران میگویند که یک عامل مهم تفرقه بین ما نوع استخدام ها است. دسته اول پرستاران رسمی هستند که تعدادشان واقعا محدود است. دسته دوم پرستاران قراردادی هستند که معمولا قراردادهای آنها ۲ الی ۳ ماهه است. دسته سوم پرستاران ساعت کاری هستند. بعبارت دیگر دو سوم پرسنل این بیمارستان پرستارانی هستند که ساعتی کار میکنند.

تقریبا همگی پرستاران بطور متوسط بین ۲۸۰ هزار تا ۴۰۰ هزار تومان حقوق می گیرند. حقوقها بر اساس قراردادهای نیز با تاخیر پرداخت میشود. پرستاران رسمی بطور متوسط از یک ماه تا دو ماه، پرستاران قراردادی دو ماه تا سه ماه، و پرستارانی که براساس ساعت کار دستمزد میگیرند الان ۵ ماه است حقوق دریافت نکردند. وقتی اعتراض کردیم به این بیحقوقی، گفتند که "شما هویتی ندارید. شما هیچ جا اسمتان ثبت نیست. شما هیچ جایی بیمه نیستید". حتی رئیس قبلی گفت: "زیاد حرف بزنید اخراجتان میکنیم، بیکار که زیاد است!"

معمولا در تمام دنیا استانداردهایی برای کار در بیمارستانها وجود دارد چون مسئله جان انسانها مطرح است. اما در ایران از استانداردی نمیشود صحبت کرد. پرستاران مجبور هستند دو و حتی سه شیفت کار کنند. در

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپایی

جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را

امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک

گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

www.m-hekmat.com/

برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران

یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ ظهر بوقت

تهران در کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفا روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

ستون آخر

زنان "آف ساید" و جنبش ملی - اسلامی

آذر ماجدی



مدتی پیش فیلم "آف ساید" به کارگردانی جعفر پناهی را در سینما دیده بودم. فیلم جالب و سرگرم کننده ای است. یک پدیده جالب را در جامعه ایران به نمایش میگذارد. در اینجا قصد بررسی هنری فیلم آف ساید را ندارم. پدیده اجتماعی ای را که نشان میدهد برایم جالب است. یک راه نقب زدن به تحولات اجتماعی و فرهنگی هر دوره از طریق سینما و ادبیات آن دوره است، بویژه آنچه بعنوان "پاپ کالچر" شناخته میشود. بطور مثال یک راه شناخت تحولات دهه 60 و 70 میلادی، سینما و موزیک این دوره است.

آف ساید یکی از این اثرات است. یکی دو روز پیش بمناسبت مسابقات فوتبال المپیک، تلویزیون فیلم آف ساید را نشان میداد. دیدن دوباره آن محرکی شد برای نوشتن این خطوط. دیدن این فیلم در زمان المپیک که یک زن جوان ورزشکار محببه سبز پوش در مراسم افتتاحیه پیشاپیش صف ورزشکاران ایران حرکت میکرد و همچنین در میان مشاجرات اخیر بر سر لایحه خانواده، تناقضات جالبی را عیان میکرد. کدام تصویر واقعی است؟ زنان سرتاپا در حجاب پوشیده، فعالین زنی که دو آتشفشان از اسلام دفاع میکنند یا دختران جوان جسوری که به عشق فوتبال علیرغم تمام فشارها و سرکوبها خود را به آب و آتش میزنند تا وارد استادیوم "مردانه" شوند؟ کدامیک؟

قطعا هر سه تصویر گوشه ای و وجهی از واقعیت جامعه ایران است. به این معنا هر سه واقعی است. اما سوال اینجاست که کدامیک وجه قوی تر جامعه را بیان میکند؟ بنظر من آف ساید توضیح میدهد. علیرغم تمام محدودیت هایی

که در ایران بر تمام جامعه، از جمله فیلم و هنر وجود دارد، آف ساید موفق میشود تصویر متفاوتی از نسل جوان زنان ایران ارائه دهد. البته این تصویری است که دیگر برای ما آشنا است. این همان نسلی است که هر روزه با نیروهای انتظامی بر سر حجاب و لباس و آپارتاید جنسی در جنگ و گریز است. این همان نسلی است که رژیم اسلامی را کلافه کرده و مجبورش ساخته است یک زن محببه را (نه در چادر سیاه و مقنعه، بلکه پوشیده شده در پرچم رژیم اسلامی) پیشاپیش صفوف تیم ورزشی اش در المپیک قرار دهد و از آخوندهای فسیل شده فحش و بد و بیراه بشنود. این همان نسلی است که فعالین زن ملی - اسلامی به رخ رژیم می کشند و هشدار میدهند که اگر کوتاه نیاید، مبارزه مسالمت آمیز آنها زیر دست و پای هجوم حق طلبانه این نسل له خواهد شد. زنان جوان "آف ساید" سمبل نسل زنان جوان، جسور و برابری طلب ایران اند.

به این فکر کردم که این زنان جوانی که خود را به شکل مردان در میاورند و با هزار کلک وارد استادیوم ورزشی صد هزار نفره میشوند، در مقابل این استدلال که "اسلام با تعدد زوجات مخالف است" یا اسلام با حقوق زن تناقضی ندارد، چه عکس العملی نشان میدهند؟ عصبانی میشوند یا قهقهه سر میدهند؟ احتمالا هر دو. مساله اینجاست که اگر پیش کسوتان ملی - اسلامی میتوانند با رژیم بر سر ضرورت اجازه زن اول برای اختیار زن دوم چانه بزنند، وجود این جنبش توده ای وسیع است که

برای سنن عقب مانده پشیزی ارزش قائل نیست و در صدد یافتن راهی برای خلاصی کامل از این سنن دست و پاگیر است. خلاصی فرهنگی خواست نسل جوان است و نسل پیش کسوتان محافظه کار ملی - اسلامی این نسل را وجه مصامحه چانه زنی هایش با رژیم ارتجاعی، سرکوبگر و زن ستیز اسلامی قرار میدهند.

تصور میکنید که این زنان جوان جسور و آزادیخواه به کسانی که به نمایندگی از جانب شان دارند برسر تبصره های حقیر و توهین آمیز به انسانیت و برابری و زنان چانه میزنند، چگونه برخورد خواهند کرد؟ ممکن است اکنون که سازمانیابی رادیکال وجود علنی و وسیع ندارد، این نسل جوان به نهلیسم از یک طرف و سکوت قبل از طوفان از طرف دیگر دچار شوند، اما با یک سازمان یابی رادیکال برابری طلبانه، این نسل همچون سیلی خانمان برانداز ارکان رژیم اسلامی را به لرزه در میاورند و رژیم اسلامی را به همراه سنن و قوانین و سرکوب اسلامی جارو خواهند کرد.

این واقعیت جامعه ایران است که ما طلیعه هایی از آن را اینجا و آنجا، در این فیلم و آن داستان، در این گروه موسیقی یا در آن فیلم یوتیوب و از آن مهمتر در کشمکش های هر روزه زنان با نیروی انتظامی مشاهده میکنیم. عمر مسامحه ملی - اسلامی، دو خردادی مدتها است که بسر آمده است. رادیکالیسم و بیان تمام تمایلات و مطالبات آزادیخواهانه زنان تنها راه به پیش است.*

یک دنیای بهتر

را بخوانید و به دست دوستانتان برسانید!

آدرس تماس

با مسئولین

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی

(دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی

(علی جوادی، سیاوش دانشور،

آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.comsiavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده

(علی جوادی، نسرین

رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور

(آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب

(مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه

(شماره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد

کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank
- N. America

Routing Number :

121 000 248

Account Number:

36 48 46 88 52

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!